

نقش توافقات بن در افغانستان

صدای مهیب انفجار 11 سپتمبر 2001 جهان غرب را سخت تکان داد و سازمان ملل را بفعالیت بیشتر در راستای حل مشکل افغانستان واداشت. این سازمان با اپوزسیون مخالف طالبان و شش کشور همسایه افغانستان، یعنی پاکستان، ایران، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و چین به اضافه ایالات متحده امریکا و روسیه مذاکرات فشرده ای براه انداخت. در نتیجه این مذاکرات زمینه برای نشست چهار جناح افغانستان، گروه هوادار پادشاه سابق، گروه سید حامد گیلانی و انورالحق احدی رهبر افغان ملت، گروه قبرس به ریاست همایون جریر داماد گلبدین حکمتیار و گروه «جبهه متحد برای افغانستان» بریاست یونس قانونی بتاريخ 27 نومبر 2001 در تالار پترزبرگ در جوار شهر بن پایتخت آلمان آماده گردید.

در متن اعلامیه کنفرانس بن به استقلال سیاسی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان تحت یک حکومت با قاعده وسیع چند قومی که در صلح و حسن همجواری با همسایگان بسر برد، تأکید شده بود. همچنان گفته شده بود که این حق مردم افغانستان است که بر اساس باورهای اسلامی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و آزادی، آینده سیاسی خویش را رقم زنند. مواد مهم و اساسی کنفرانس بن عبارت بود از: تصویب قانون اساسی، انتخاب ریاست جمهوری و پارلمان، مسایل عمده سیاسی، اقتصادی و امنیتی که منابع مالی و کمکهای کشورهای غربی را به این کشور ویران شده سرازیر کرد. همچنان به میل امریکا حامد کرزی بعنوان رئیس دولت موقت تعیین گردید.

برخی از فیصله های کنفرانس بن، مانند: تدوین و تصویب قانون اساسی، انتخاب رئیس جمهور و پارلمان به آسانی تطبیق شد؛ لیکن ثبات سیاسی و مسایل اقتصادی و امنیتی تا هنوز در هاله ابهام دور میزند. پرواضح است که از یکجانب جنابعالی شرکت کننده در کنفرانس بن از اوضاع داخلی افغانستان بعد از جنگ دراز دامن، پیچیدگیها و نازکیهای منطقه و جهان پس از فروپاشی شوروی، درک و تجربه کافی نداشتند و از جانب دیگر کشور های همسایه بخصوص پاکستان و ایران به وعده های خود وفادار نبوده اند.

همچنان اوضاع منطقه و جهان بعد از تجاوز نظامی امریکا به عراق در فیروری 2003 مطابق برج دلو 1381 خورشیدی بسیار دگرگون گردید و وحدت جهانی و منظوقی را در قبال افغانستان دستخوش تغییر کرد. اوضاع بالا به اضافه عدم هماهنگی قوای بین المللی در نبرد با طالبان، حمایت پاکستان از این گروه، سیاست دوپهلوی و ناروشن امریکا و سیاست جانبدارانه انگلستان در قبال طالبان و سازشکاری دولت کرزی درین ارتباط (بعلاوه ضعف سیاسی و فساد روز افزون در حکومت کرزی) روز بروز اوضاع امنیتی را خرابتر گردانید. در این فضای نا امن، کم ثبات و آلوده بفساد فرصت مناسب برای رشد اقتصادی و امور بازسازی و احیای مجدد افغانستان مهیا شده نتوانست. درینجا بطور فشرده به پرابلمهای عمده ای که در حال حاضر جامعه افغانستان به آن روبرو است اشاره مینمایم.

مشکلات عمده وطن:

بحران امنیت: یکی از مشکلات بنیادی که طی نزدیک به سه دهه دامنگیر جامعه افغانستان بوده، همین نبود امنیت و مصئونیت است. این بحران نه تنها کاهش نیافته، بلکه همواره بنحوی از انحار و به افزایش بوده است.

بعد از سقوط طالبان و توافقات کنفرانس بن امید میرفت که آرامش دوباره به کشور ما برگردد و قوای بین المللی تا تشکیل نیروهای امنیتی داخلی درین زمینه نقش موثری ایفا نمایند. این امید در اثر عوامل داخلی و بیرونی جامعه عمل پوشیده نتوانست.

از حیث داخلی بحران امنیت ریشه در میکانیزم جنگی ای دارد که مدت طولانی است که در وطن حاکم است و فرهنگ تفنگ و خشونت به عادت تعداد زیادی از سلاح بردوشان سابق تبدیل شده است. در دوره مقامت ضد روسی، جنگ و جهاد جزء افتخارات محسوب میشد و تا هنوز برخی از گروهها و تنظیمهای تندرو به آن پایبند میباشند و فقط شکل و جهت آنرا تغیر داده اند.

در مناطق قبایلی صوبه سرحد پاکستان و حصص قبایل نشین افغانستان نیز خشونت و فرهنگ تفنگ سابقه تاریخی دارد و از جمله عنعنات و رسم و رواجات قبیله ای بشمار آمده و مردم به آن افتخار میکنند. طوایف و قبایل برای دفاع از خود در برابر طوایف و قبایل رقیب به سلاح و آموزشهای رزمی نیاز دارند؛ زیرا دولت در آن مناطق امنیت را تأمین کرده نمیتواند.

در جریان جنگ دراز دامن میهن به سبب ضعف دولت و موجودیت گروهها، تنظیمها و قوماندانهای مسلح رقیب نوعی بافت دفاعی قومی، مذهبی، سمتی و تنظیمی شکل گرفت که بعد از سقوط دولت نجیب الله در قالب کتله های نظامی-قومی در سطح افغانستان تبارز گسترده پیدا نمود. طالبان با عصبیت قومی، تعصب مذهبی، خشونت عربی و حيله و نیرنگ پاکستانی خواستند با درهم شکستن کتله های نظامی-قومی بر افغانستان تسلط یابند؛ لیکن تجربه نشان داد که در یک کشور چند ملیتی که تمام اقوام برای دفاع از خود مسلح اند، سلطه استبدادی یک قوم حتی به بهای قتل عام اقوام دیگر هم امکان پذیر نمیشود. طالبان در حقیقت نا امنی، ترس و بی اعتمادی اقوام را به یکدیگر ریشه دار نمودند که اثرات ناگوار آن تاکنون در جامعه بقوت خود باقی است.

بعد از سقوط طالبان و پیاده سازی توافقات کنفرانس بن ساختار جامعه جنگزده و فرهنگ حاکم دوره جنگ بزودی از اذهان پاک شده نمیتوانست. نیروهای پلیس و اردو بیشتر از بین همان چریکان و قوماندانهاییکه با جنگ و خشونت عادت کرده و به نظم و قانون پایبند نبودند و از میان افراد بیکار و آفتاب نشین جامعه برگزیده شدند. بعد از گذشت شش سال بر علاوه اینکه امنیت در وطن تأمین نشده است، بلکه بر فقرات دزدی، آدم ربائی (اختطاف)، ترور و حملات انتحاری و جرم و جنایت اضافه گردیده است. گفته میشود که پولیس و قوای امنیتی نیز در آن شرکت دارند.

برای افزایش مورال و روحیه نیروهای نظامی در پهلوی اردوی اجیر ضرورت به تشکیل ارتش مردمی و داوطلب میباشد. این اردوی مختلط از اقوام مناطق مختلف تشکیل شده میتواند که هدف آن دفاع از مرزهای وطن و تأمین امنیت در مواقع اضطراری، خاصه دوره بحرانی کنونی خواهد بود. مقابله با تجاوز طالبان و افراطیون عرب و پاکستانی از خاک پاکستان به همت و غیرت یک اردوی مستقل مردمی و ملی صورت گرفته میتواند. آنان در واقع جهت امنیت خود، فامیل، قوم، منطقه و میهن خود خواهند جنگید.

برای رفع نا امنی باید نخست اصل و ریشه های آن دریافت شود. چنانکه در بالا اشاره شد ریشه های نا امنی و خشونت بیشتر از میکانیزم جنگی سابق آب میخورد و دولت به دلایل متنوع نتوانسته است با تأمین امنیت نسبی مناطق اعتماد مردم را بخود جلب کند.

طالبان به کمک پاکستان با ایجاد نا امنی و رعب و وحشت در حوزه جنوب و شرق فضای جنگ و خشونت را تازه نگه داشته اند و با عملیات مسلحانه و حملات انتحاری برآتش آن می افزایند.

اقوام و نفوس مناطق دیگر به سبب ضعف مدحش نیروهای امنیتی و آلودگی شان به فساد و همدستی آنان با گروههای تبهکار و جنایتگستر و سازشکاری دولت گرزوی در مقابل طالبان، برای دفاع از خود در آینده راهی جز پناه بردن به حلقات قومی، مذهبی، سمتی و شاید تنظیمی ندارند.

اگر دولت و قوای بین المللی برای حل بحران امنیت راه عملی پیدا نکنند، بیشک که جامعه بسوی نوعی جنگ داخلی سوق داده خواهد شد. جهت ایجاد امنیت و مصئونیت راهی بجز مقابله دوامدار و بنیادی با عوامل اساسی بحران و خشونت که در راس آن طالبان ایستاده اند، وجود ندارد.

افغانستان فقط در اثر تعادل و هماهنگی منافع اساسی حال و آینده اقوام عمده آن (پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک) در یک جامعه مختلط مدنی که ریشه هایش از تاریخ، فرهنگ و عقاید مشترک اتباع آب میخورد، شکل، ثبات و امنیت پایدار یافته میتواند. سیستم سیاسی و امنیتی قوی و دولتهای مردمی در افغانستان فقط بر این اساس بوجود آمده میتوانند.

فساد اداری: در افغانستان فساد اداری همواره وجود داشته است؛ لیکن تاریخ وطن به پیمانہ کنونی هرگز یاد نمیدهد. فساد در دستگاه اداری

دولت بحر انزا شده و امنیت و مصئونیت اجتماعی، عدالت و دادگری و نظم و قانون را بخطر جدی انداخته است.

نظم و قانون در جامعه توسط شبکه دولتی تأمین شده میتواند. نظام قضائی بر اساس قوانین موجوده به عرض و داد مردم رسیدگی میکند و برای تحکیم و گسترش عدالت، تشخیص حق و حمایت مظلوم در برابر ظالم به قضاوت می‌نشیند. نیروهای اجرائیه و پولیس در تطبیق نظم و قانون و عدالت، سیستم قضائی را یاری میرسانند. تأمین امنیت و مصئونیت و جلوگیری از قانون شکنی و جرم و جنایت در جامعه بدون قوه قضائیه و اجرائیه سالم و فعال ناممکن است.

فساد و رشوه دستگاه قضائی، پولیس و قوه اجرائیه را فلج میسازد و با فلج شدن این قوا نظم و قانون، عدالت، امنیت و مصئونیت‌های فردی و اجتماعی مختل میگردد و در جامعه نوعی هرج و مرج و انارشیزم سیطره پیدا میکند. اعتماد مردم بدولت از بین میرود. در این بستر و فضای نا امن و بی مصئونیت فعالیت‌های سیاسی سازنده و مسالمت آمیز تغییر جهت میدهند. فعالیت‌های اقتصادی متوقف میشوند. اعتماد کارمندان ملکی و نظامی و مردم به آینده از بین میرود و به این صورت زمینه برای آشوب، عصیان، جنگ مسلحانه و اعمال خشن و هرنوع قانون شکنی و جرم و جنایت آماده میگردد.

بر اساس مشاهدات عینی فساد و رشوه، دستگاه قضائی و اجرائیه کشور را از کار انداخته است و خطر فساد اداری بسی افزونتر از خطر طالبان و افراطیون میباشد. مردم به علل نا امیدی از دستگاه دولتی به نظام عرفی و سنتی روی آورده اند.

طالبان و دیگر افراطیون ضد دولتی با مهارت میخوانند ازین خلاء عمیق استفاده نموده و خود را جلو دار نظام عرفی و سنتی معرفی کنند. در حالیکه ریشه های این نظام غیر دولتی در دل جامعه و فرهنگ عامه جا داشته و طالبان و دیگر افراطیون هم بمانند دولت از آن بیگانه اند.

دولت میبایست دستگاه اداره دولتی را اصلاح و سالم سازد و به یاری خبرگان و کارشناسان سیستم عرفی و سنتی در بین نظام دولتی و نظام غیردولتی تعادل مطلوبی بوجود آورد، تا از نفوذ طالبان و افراطیون جلوگیری کرده و نظم، ثبات، امنیت و اعتماد را دوباره به جامعه باز گرداند.

تناقض در ساختار سیاسی و دولتی کشور: چوکات سیاسی و ساختار دولتی بمثابة ظرفی متحرک و در حال گشایشی است که میبایست جامعه را با تمام داشته هایش در خود جا داده و آنرا بسوی رشد، ترقی و پیشرفت های ممکنه رهنمائی نماید. این مهم زمانی قابل دسترسی است که نظام سیاسی از بتن جامعه و مردم بیرون آمده و با واقعتهای جاری همآهنگی و تطابق داشته باشد.

سردمداران مملکت و حامیان خارجی شان به سبب عدم شناخت ریشه های عمیق جامعه پس از جنگ افغانستان، نتوانستند ساختار سیاسی مناسبی که بتواند کشور را از بحران جاری نجات دهد بوجود آورند.

رعایت نوعی تعادل و بیلانس در بین سیستم دولتی و نظام عرفی و سنتی در بستر درازمدت رشد و توسعه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی که به ایجاد و ثبات نهادها و کانونهای جامعه مدنی منجر خواهد شد از ضروریات بنیادی بشمار آید.

در جامعه ایکه دولت به دلایل مختلف تاهنوز نتوانسته است دربین مردم ریشه بدواند و نیازهای بسیار متنوع آنرا رفع نماید، حضور قوی نظام عرفی و سنتی که مردم بر اساس عرف و عادات، رسم و رواجات و سنن حاکم به آن خوی پذیر شده اند و مرجع اعتماد، امید، امنیت و مصئونیتهای متنوع مردمی بحساب آید، دارای نقش مهم و اهمیت کلیدی میباشند و میتواند در جامعه امنیت، ثبات و مصئونیت مطابق بسطح فکری مردم بوجود آورد. عدم شناخت این نظام مردمی و مقابله زودرس و ناشیانه با آن در زیر هر نام و نشانی عواقب خطرناک نا امنی، بی ثباتی و بحران اجتماعی درپی دارد.

در جامعه ایکه تا هنوز درک روشنی از فرهنگ ملی بر مبنای شناخت و قبول تاریخ طولانی و ریشه دار سرزمین مسکونی، داشته های ارزشمند اقوام و ساکنین و حوزه های فرهنگی و تمدنی آن شکل نگرفته است، تلاش یکشبه در راه ایجاد دولت مرکزی قوی سراب فریبنده ای بیش نخواهد بود. هرگاه نظر کوتاهی بگذشته بیفکنیم واضح میشود که این دولت طی چند سده اخیر هرگز با زور و فشار بوجود آمده نتوانست.

در افغانستان، تاکنون حوزه های قومی و فرهنگی که دارای تاریخ معین اند از هم دور و جدا مانده و در اقیانوس یک فرهنگ مشترک ملی و کلتور مختلط معیاری غرق نشده اند. به همین علت نظام عرفی و سنتی در حوزه های قومی و فرهنگی متنوع فرق میکند و در حقیقت تجلیگر

ماهیت بافت عنعنوی، عرفی، سنتی و فرهنگی همان حوزه خاص و معینه است. یکی از علل و عوامل مقبولیت نظام عرفی و سنتی در بین مردم همین خصوصیت تطابقی و انعطاف پذیر آنست.

نظام دولتی و ساختار سیاسی در صورتی میتواند درمیان مردم ریشه بگیرد که تمام این حوزه های تاریخی و فرهنگی را که دارای نظامهای عرفی و سنتی مخصوص خود اند دربر بگیرد و به این صورت اعتماد مردم را حاصل کند. در راستای رشد، انکشاف و شیرازه گیری فرهنگ ملی و باور مشترک و هماهنگ شده در باره داشته های تاریخی و تمدنی در خانه بزرگ نظام گشاده و انعطاف پذیر سیاسی و دولتی زمینه برای شکل یابی دولت مرکزی با ثبات و واقعی بمرور زمان فراهم می شود.

جهت رسیدن به این هدف لازم است تا ساختار سیاسی و دولتی با حوزه های متذکره همگون و هماهنگ گردد تا برای مردم فرصت آن میسر شود که اعتماد و اطمینان خود را به دولت مرکزی (قوای سه گانه) بر محور اساسی و تجربه شده پارلمان (شورای ملی و سنا) تقویت نمایند. این جریانی است که در بستر سیاسی و فرهنگی درازدامن در اثر سعی و تلاش احزاب سیاسی و اجتماعی، روشنفکران، نیروهای ملی و دموکراسی طلب در یک جامعه تحقق یافته میتواند.

نظام سیاسی و دولتی جامعه مدنی در اثر هماهنگی و تعادل مطلوب قوای سه گانه فعال و سالم و کسب اعتماد و پشتیبانی مردم شکل و ثبات پایدار پیدا میکند. افغانستان تا هنوز در مرحله گذار به جامعه مدنی و سپس به دموکراسی قرار دارد. درین مرحله خواهی خواهی به سبب عدم تجربه و دانش کافی اعضای پارلمان، احزاب سیاسی، قوه قضائیه و اجرائیه، هماهنگی لازم در بین قوای سه گانه بسی ضعیف و نا پایدار است و همچنان فساد روز افزون در دستگاه قضائی و اجرائی کشور مانع این هماهنگی و تعادل مطلوب و ریشه گیری آن در میان مردم شده است.

عدم هماهنگی در بین NGO ها و دولت: در پهلوی دولت ضعیف و تنبیل غرق در فساد، تعدد بی شمار و سیمار و وار موسسات غیردولتی خارجی و داخلی به سبب عمل نکردن بر اساس پلان مرکزی مورد ضرورت کشور در راستای رشد و انکشاف جامعه، مبالغ هنگفت مالی حیف و میل میشود.

این موسسات پلانه‌های خود را نه بر اساس نیازهای مبرم مردم و جامعه، بلکه بر مبنای جلب و جذب کمک‌های مراکز امدادگر خارجی عیار می‌سازند. هدف اصلی آنها تأمین بودجه موسسات جهت اجرای معاشات و مصارف پرسونل بوده و خدمت به جامعه افغانستان بحیث هدف ثانوی بخاطر ارائه محل تطبیق پروژه‌ها دارای اهمیت است.

بیشترین کمک‌های اسعاری و معاشات دالری پرسونل خارجی و بعضاً داخلی دوباره از کشور خارج می‌شود. قسمت زیاد بودجه صرف مصارف دفتر، معاشات، تهیه راپورهای بلند بالا و پلانه‌های روی کاغذ می‌گردد. تداخل در کار یکدیگر و طرح و اجرای پروژه‌های مشابه و تکراری در بین این موسسات معمول است که موثریت و مفیدیت این پروژه‌ها را بسیار کاهش می‌دهد.

این موسسات خارجی اگرچه منابع اسعاری و تکنولوژیکی خوبی وارد مملکت می‌سازند و با استخدام نیروهای کار داخلی سطح کاردانی و فنی را ارتقا می‌بخشند؛ لیکن به سبب نبود پلان مرکزی، مدیریت سازمان یافته و عدم هماهنگی شان با پلانه‌ها و مراکز دولتی نوعی هرج و مرج اداری و بروکراسی بوجود می‌آورند که باعث حیف و میل منابع مالی و عدم امنیت و مصئونیت مصرفی می‌شود. این همچنان بمعنی دولتی در دولت است که ثبات، اقتدار ملی و استقلال داخلی دولت افغانستان را تضعیف می‌کند.

معضلات اقتصادی: روشن است که جنگ درازدامن و خشکسالی‌های پیاپی از یکطرف و بحران اقتصادی جهان به سبب رکود شدید اقتصاد ایالات متحده امریکا بمثابه کلان ترین اقتصاد جهانی و افزایش سرسام آور قیمت نفت از طرف دیگر، اقتصاد افغانستان را فلج ساخته و نا امنی‌های جاری فرصت بازسازی و احیای مجدد آنرا بسی محدود نموده است.

همانسان که نا امنی و عدم مصئونیت جلو رشد و انکشاف اقتصادی را می‌گیرد و سبب فرار سرمایه‌ها، فرار مغزها، کاهش سرسام آور سرمایه گذاریها و مانع کارهای بازسازی و نوسازی می‌شود؛ بحران اقتصادی بیکاری، نا امنی، بی اعتمادی، بی ثباتی، جرم و جنایت، دزدی، فساد اداری، اختلاس و فقر و گرسنگی را گسترش می‌دهد و سر انجام سبب بحران بزرگ سیاسی و اجتماعی و هرج و مرج خطرناک می‌گردد.

افغانستان تا هنوز کشور زراعتی است و بیشتر نفوس آن در سکتور زراعت اشتغال دارند. در اثر جنگ طولانی و خشکسالیهای پیاپی ضربات و خسارات و آفری به زراعت و مالداری وارد شده است. به سبب سطح بسیار پائین تکنولوژی، شبکه آبیاری کهنه و خسارت دیده، عدم موجودیت کمکهای انکشافی، مواد کمکی، کود و ادویه زراعتی و شیوه بس قدیمی و ابتدائی کشت و زرع، سطح تولید و اشتغال در این سکتور بسیار پائین میباشد و بیکاری مخفی نیروی کاری زیادی را ضایع میسازد.

جهت کاهش سطح بیکاری و افزایش اشتغال ممکن در کوتاه مدت و دراز مدت از یک جانب و ارتقای سطح تولیدات داخلی از جانب دیگر، نیاز به یک انقلاب واقعی سبز در کشور است. این مهم میتواند بعد از مطالعات و سرویهای لازم که برخی از آن تاکنون انجام شده است و تدوین پلان بزرگ مرکزی مطابق به واقعتهای منطقه ای و نیازهای مربوطه هر حوزه، جامه عمل پوشد. بازسازی و احیای مجدد افغانستان بدون این انقلاب سبز به نتیجه نمیرسد.

همچنان امنیت، مسئولیت، ثبات سیاسی و اجتماعی، هرگز بدون رشد و توسعه اقتصادی، افزایش سطح اشتغال و رفاه عامه و مبارزه موثر با فقر و گرسنگی میسر شده نمیتواند.

گفته میشود که نزدیک به 50 فیصد اقتصاد افغانستان را کشت تریاک و مواد مخدره بخود اختصاص داده است که برآستی خطر بزرگی ازین ناحیه جامعه افغانستان و جامعه جهانی را تهدید میکند. مبارزه با اقتصاد مافیائی مواد مخدر با تبلیغات، فشارهای نظامی و تدوین قوانین روی کاغذ تحقق نیابد؛ بلکه ضرورت به اقتصاد جایگزین دارد که از طریق رشد و توسعه زراعت و مالداری، استخراج معادن و توسعه ترانزیت و تجارت بدست آمده میتواند و این نیاز به امنیت، مسئولیت و ثبات سیاسی و اجتماعی در پروسه دراز مدت انکشافی میداشته باشد.

جنبش رشد و انکشاف اقتصادی و اجتماعی در بستر و فضای امن و مسئول، نیاز جدی به کمکهای بین المللی و سرمایه گذارهای داخلی و خارجی دارد. برای این منظور بایست ظرفیت تخنیکی و تخصصی و قدرت جذب و گرفت دولت و جامعه توسعه یابد.

جهت دستیابی به آن بایست پروگرام آموزش تکنولوژی جدید در مکاتب، مراکز تعلیمی و دانشگاه (پوهنتون) اجرا شود؛ برای آموزشهای لازم

تخنیکى ، فنى و تکنولوژى باید مکاتب مسلکى و کالجهاى آموزشى دایر گردد و غرض آشنائى کارمندان دولت، دهقانان و کارگران به تکنولوژى جدید، ضرورت به کورسهاى موقت آموزشى میباشد.

دورنمای افغانستان در شرایط حاضر

منطقه ای و بین المللی

شرایط جهانی و منطقه ای پس از حمله بعراق

ایالات متحده امریکا با هجوم نظامی به عراق در فبروری 2003 میلادی، مطابق به برج دلو 1381 خورشیدی رژیم مسلط صدام حسین را واژگون و گزینه با ثباتی را مستقر کرده نتوانست.

پیامدهای این حمله خشونت‌های خونین فرقه ای و مذهبی و مبارزات ضد امریکائی را در عراق و مناطق دیگر گسترش داد که منجر به تلفات انسانی، مصارف سرسام آور نظامی و امنیتی، تضعیف اتحاد اولیه جهان غرب، تشدید بحران اقتصادی در امریکا و تسریع پیمانها، اتحادیه های منطقه ای و موضعگیری قطبهای جدید منطقه ای و جهانی در برابر سیاست نظامی و تهاجمی امریکا در شرق میانه و جنوب آسیا گردید.

جهان غرب بر هبری امریکا با پشتیبانی وسیع شبکه های زنجیره ای شرکت‌های چند ملیتی، رسانه های دسته جمعی، موسسات خصوصی و دولتی هنری، فرهنگی و مذهبی و دستگاہهای عریض و طویل استخباراتی و اطلاعاتی نتوانست خلای موجود بعد از فروپاشی شوروی را پر سازد.

پالسی نا موفق عراق نشان داد که تسخیر و کنترل منابع انرژی شرق میانه، جنوب آسیا و حوزه شوری سابق به آسانی میسر نیست و قدرتهای دیگری هم وجود دارند که نا دیده انگاشتن آنان در معادلات آینده جهان و منطقه بسی نا ممکن بنظر آید.

عقب نشینی ضمنی انگلستان با استعفای نخست وزیر (تونیلر) عدم اطمینان اروپا را به سیاستهای امریکا در عراق و شاید هم در حوزه شرق متبازر تر ساخت و شکاف جهان غرب را عمیق تر نمود. امریکا با تعدیل پالسی خود در عراق، پاکستان، شرق میانه و جنوب آسیا در پی آن است تا از شکست و رسوائی آشکار نجات یابد. با اینکه تکتازی و سطحینگری امریکا کشورهای اروپایی را رنجانیده است؛ لیکن از آنجائیکه منابع انرژی این مناطق بمتابه آب حیات برای جهان غرب اهمیت دارد، آنها نمیتوانند به این سادگیها میدان را رها نمایند. دنیای غرب با در دست داشتن تجارب عراق، شناخت اوضاع و شرایط جدید منطقه ای و جهانی و درک حضور و موجودیت قطبهای تازه سیاسی، اقتصادی و نظامی میتواند سیاستهای خود را در افغانستان اصلاح و واقعبینانه تر سازد. افغانستان با مدل عراق متفاوت است و نا آرامیهای آن بیشتر عامل بیرونی دارد. اگر امریکا (جهان غرب) و پاکستان تصمیم بگیرند خلع سلاح طالبان به همکاری مردم عذاب دیده و خسته از جنگ افغانستان و جامعه بحر انزده و به بنبست رسیده پاکستان کار دشواری نخواهد بود و این مزده افغانستان با ثبات و آرام را به ارمان خواهد آورد.

روای افغانستان مطمئن و باثبات در جهان چند قطبی

هرگاه بتاریخ دوره اخیر افغانستان نظر اندازیم بروشنی پیداست که انگیزه نآرامیها، جنگها و رقابتهای خونین و ویرانگر زیادتز از بیرون وارد مملکت شده و در حقیقت این کشور را به گر هگاه و میدان کشمکش قدرتهای رقیب جهانی، منطقه ای و دول همسایه تبدیل کرده است و مردم آن بنحوی از انحا توسط این طرفهای متنوع رقیب و متخاصم پشتبنایی مالی، تسلیحاتی و ایدئولوژیکی شده اند. زمانیکه رقابت و خصومت در بین طرفهای متذکره حاد میگردد، درگیری و نآرامیهای داخلی افغانستان هم شدت پیدا میکند؛ چنانکه دوره جنگ طولانی افغانستان و سپس آفت طالبان نمونه بارز و خونین آنست. به این صورت موضوع افغانستان جنبه داخلی، منطقه ای و بین المللی

بخود گرفته است و حل بحران امنیتی آن ضرورت به نوعی توافق و هماهنگی منطقه ای و بین المللی دارد.

پالیسی منفی و تنش برانگیز پاکستان (بر مبنای سیاست کهنهٔ بریتانیا) مبنی بر ایجاد و حمایت مستقیم از طالبان و دنباله روی ایالات متحده آمریکا از آن نه تنها بیش از یک دهه جنگ و ویرانی را بر مردم مظلوم و ستم دیده افغانستان تحمیل کرد، بلکه تشنج منطقه ای، بحران درونی پاکستان و مشکلات جهان غرب را درین حوزه وسیع بسیار افزایش بخشید.

با روشن شدن سیاست و موضع آمریکا در قبال طالبان و تعدیل پالیسی پاکستان مطابق به واقعیت‌های موجود، امیدواری جهت ایجاد راه حل عملی و ممکن برای بحران افغانستان زیاد می‌گردد.

اوضاع منطقه و جهان نشان می‌دهد که استقرار و ثبات مجدد درین حوزه بنفع همگان است و آن فقط می‌تواند در اثر بی‌لانس تعادلی قدرت و منافع در جهان چند قطبی که آمریکا و اروپا هم جزء آنند بوجود آید.

امنیت و ثبات افغانستان بمتابه منطقه ثوق الجیشی و جیوپولوتیکی برای همسایگان و قدرتهای ذینفع در جهان چند قطبی کنونی دارای اهمیت فراوان است. نیروهای سیاسی و ملی افغانستان، طرفهای ذینفع بین المللی و کشورهای همسایه با درک این موقعیت حساس، باید آنرا بعنوان منطقه مطمئن و امن قبول نمایند.

فشرده نگاهی بکشورهای همسایه

موقعیت جغرافیائی افغانستان در بین شش کشور مهم جنوب آسیا، آسیای میانه و شرق دور یعنی: پاکستان، ایران، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان و جمهوری خلق چین به آن اهمیت ویژه ای داده است. در برخی متون سیاسی و تاریخی از آن بعنوان دروازه آسیای میانه یاد شده است.

کشورهای نامبرده خاصه پاکستان، ایران و جمهوریتهای آسیای میانه از حیث تاریخی، اقتصادی و فرهنگی در حوزه های متنوع قومی و فرهنگی افغانستان تأثیرات مختلف دارند. این ارتباطات حوزه ای در سده های اخیر بخصوص در جریان جنگ طولانی، مداخلات مستقیم پاکستان و حمایت‌های سیاسی و ایدئولوژیکی ایران را در پی داشته است.

کشورهای تازه به استقلال رسیده آسیای میانه در جریان تجاوز شوروی سابق به افغانستان، بخشی از اتحاد شوروی سابق بودند و پس از فروپاشی شوروی هم به امور داخلی خود گرفتار شده و موضع فعالی در قبال قضیه افغانستان نداشته اند. جهت روشنی افزونتر اینک به توضیحات بیشتر در باره کشورهای همسایه می پردازم:

پاکستان: پس از تجاوز ارتش سرخ به افغانستان دولت نظامی جنرال ضیاالحق مورد حمایت همه جانبه جهان غرب و در رأس ایالات متحده امریکا و کشورهای اسلامی عرب بخصوص عربستان سعودی قرار گرفت و پاکستان به پشتگاه اصلی جنگ ضد شوروی و مرکز آموزش، تنظیم و فرماندهی مجاهدین افغانستان، پاکستانی و عرب تبدیل شد.

پاکستان هوای رهبری تنظیمهای مجاهدین پیشاور نشین را پس از خروج قوای شوروی و همچنان بعد از سقوط دولت دکتور نجیب، از سر بیرون نکرد و بیاری تنظیمهای تندرو، خاصه حزب اسلامی گلبدین حکمتیار تلاش ورزید تا حکومت وابسته بخود را در افغانستان بوجود آورد.

به سبب گسترش کتله های وسیع نظامی-قومی در حوزه های مختلف قومی-فرهنگی کشور، چون حکام پاکستان تحت نفوذ و قدرت اردو و استخبارات شان درین هدف خود ناکام شدند، به تأیید و پشتیبانی حامیان خارجی شان به تشکیل تحریک طالبان مبادرت ورزیدند.

طالبان با اینکه بیرقهای سفید خود را بخون مردم مظلوم و جنگزده افغانستان رنگین کردند و از هیچ ظلم، خشونت، تجاوز و ویرانگری دریغ نورزیدند، نتوانستند دیکتاتوری خشن و وابسته خود را در زیرجامه مذهب و قومیت درین سرزمین تحمل کنند.

سیاست افراطی و متناقض با اوضاع منطقه ای و جهانی طالبان تشنج و دلهره منطقه ای را شدت بخشید و کشورهای همسایه افغانستان را بهراس انداخت.

پالسی تشکیل و حمایت طالبان نه تنها اوضاع افغانستان را بیش از هر زمان دیگر پیچیده تر نمود، بلکه بحران سیاسی را در پاکستان حاد تر کرد و به استقرار و دوام حکومت نظامی انجامید.

سقوط حکومت طالبان بدنبال حملات 11 سپتامبر 2001 بمرکز تجارتی و نظامی امریکا تغییر اساسی در پالسی پاکستان مبنی بر حمایت از تحریک طالبان بوجود آورده نتوانست. جنرال مشرف رهبر نظامیان با سیاست

کجدار و مریز خود به نوعی دفاع خطرناک از آشوبگری طلبه ها در داخل افغانستان که به بازی با آتش میمانست، ادامه داد و با بمیان کشیدن طرح تصفیه طالبان و شامل سازی آنان و متحد آنها حزب اسلامی حکمتیار در دولت کابل، دوباره ابتکار عمل را بدست گرفت و امریکا را وادار به دنباله روی از پاکستان نمود.

با گذشت زمان سموم کشنده پالسی پاکستان که به دامنه دار شدن خشونت و نا آرامی در داخل افغانستان و شدت یابی بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در درون پاکستان انجامید، به روی آب آمد. لشکر کشی به وزیرستان و سپس تر فندهای عقد معاهده با سران طالبان، ملاها و برخی سران قبایل در وزیرستان نیشداروئی بود بعد از مرگ سهراب که بحران را شدت بیشتر بخشید و مشرف را از سقوط حتمی نجات داده نتوانست.

تشکیل جرگه امن با شرکت سران قبایل صوبه سرحد و مقامات بلند پایه دولت پاکستان و دولت افغانستان در شهر کابل بتاريخ 9 الی 12 اگوست 2007 میلادی و بدنبال آن بازگشت بینظیر بوتو و نواز شریف و خلع یونیفورم شدن جنرال مشرف در یک مجموعه مرتبط بهم بارزترین تعدیل و اصلاح سیاست امریکا را در قبال پاکستان و افغانستان بنمایش میگذارد. هر نوع تعدیل در طرح شکست خورده حمایت از طالبان و افراطیون جنگ طلب در افغانستان، با قبول صلح و ثبات و تأمین امنیت و مسئولیت در این کشور جنگزده توسط حکام حال و آینده پاکستان مفهوم واقعی میابد و این بدون اتخاذ موضع قاطع و استوار با طالبان و افراطیون آشوبگر در دوطرف مرز ناممکن است.

هرگاه بتاريخ پاکستان عمیق شویم روشن میگردد که این مملکت سرزمین نظامیان است. بیشترین منابع اقتصادی، املاک و امکانات در اختیار نظامیان میباشد و اردو بکمک استخبارات و پولیس با حفظ نفوذ و قدرت بر تمام اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پاکستان، از سرمایه، ثروت و منافع نظامیان حفاظت می کند. تعویض دولتها و جنرالها در ساختار اصلی قدرت در پاکستان تغییری آورده نمیتواند.

این ساختار استعماری است که پس از جدائی پاکستان از هندوستان بمرور زمان شکل گرفته است و از انقلابات سیاسی و اجتماعی، توسعه قدرت احزاب سیاسی، رشد مستقلانه طبقه متوسط و شکلگیری سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مستقل و دیموکراتیک شدیداً جلوگیری کرده است. بطور مثال ذوالفقار علی بوتو بدست جنرال ضیاالحق رهبر نظامیان اعدام

شد و بی نظیر بوتو دخترش، نخست از کشور تبعید گردید و سپس بوسیلهٔ افراتیون قربانی همین دسیسه‌های پنهانی شد. نواز شریف صدراعظم این کشور بعد از کودتای نظامی جنرال مشرف از قدرت برکنار و از مملکت تبعید گردید.

نظامیان برای تضعیف و کنترل احزاب سیاسی، دیموکراتیک و ملی، جریان‌ات افراطی و تندروان مذهبی را با تأیید حامیان خارجی خود همواره حفظ و تقویه کرده و در مواقع ضروری از آنها استفاده نموده‌اند. جهان غرب و در رأس انگلستان و امریکا همیشه پشتیبان اصلی نظامیان بوده و از احزاب سیاسی دیموکراتیک و احزاب اسلامی در موقع نیاز جهت آرام سازی خیزشهای مردمی و حفظ نفوذ و کنترل قوی خود بر نظامیان استفاده کرده‌اند و این ماهیت وابستگی پاکستان و عدم استقلالیت آنرا نشان میدهد.

بینظیر بوتو با احساسات ملی و افکارمدرن در واقع حین مبارزات انتخاباتی قربانی این بازیهای سیاسی و دسیسه‌های بغرنج و چرکین گردید و داغ آن قلب جامعهٔ استبداد زدهٔ پاکستان را برای همیشه جریحه دار نمود.

انتخابات پارلمانی اخیر پاکستان به روشنی نشان داد که مردم پاکستان از استبداد و افراطگرایی در زیر لباس مذهب و نظامیگری بیزار اند. زمان آن رسیده است که نمایندگان سیاسی احزاب، نظامیان، روشنفکران، قضات، تاجران، سرمایه‌داران و مالکان ارضی، سران اقوام و شخصیت‌های ملی و مستقل، به ندای مردم خود پاسخ اصولی داده و با مقابلهٔ اساسی در برابر امواج نا امنی و کانونهای آشوبگری، در جهت امنیت و ثبات پاکستان و منطقه گامهای اساسی و فعال بردارند.

تجارب دهه اخیر نشان داده است که پاکستان با وجود افغانستان باثبات، مطمئن و آرام میتواند از راه بندر کراچی و آسیای میانه (که از خاک ما میگذرد) استفاده اقتصادی نماید و این بسود هردو کشور است. پاکستان به سبب نا آرامیهای افغانستان فرصتهای خوبی را در رابطه با عبور لوله گاز ترکمنستان از خاک افغانستان و پاکستان از دست داد و در راه صدور امته پاکستانی به آسیای میانه موانع فراوانی خلق گردید.

اوضاع جدید از تمام نیروهای نظامی، سیاسی و ملی پاکستان و افغانستان و قدرتهای خارجی درگیر می‌طلبد تا به منافع سیاسی و اقتصادی خود اندیشیده و با درایت و دور نگری عوامل بحران و نا امنی را از بین برده

و فضا و محیط را برای امنیت و ثبات سیاسی بمنظور رشد و توسعه اقتصادی و راه امن تجارتی آماده سازند.

دولت جدید و استراتژی سنتی و کهنه پاکستان: دولت جدید پاکستان دو راه و دو پالسی در قبال موضوع افغانستان در دست دارد. برگشت به پالسی استراتژیک سنتی کهنه که محصول جهان دوقطبی سابق، تجاوز روسها به افغانستان و تقابل شدید پکت ورشو و پکت ناتو در جریان جنگ طولانی افغانستان، حمایت از مجاهدین تندرو و ایجاد سد ایدئولوژیک مذهبی در برابر پیشروی شوروی بسوی آبهای گرم بود و بعنوان مجموعه استراتژیک از سوی جهان غرب و در رأس ایالات متحده امریکا و دول عرب خاصه عربستان سعودی حمایت میگردد. در موقعیت و شرایط نوین بین المللی، منطقوی و داخلی کنونی دیگر جایی برای این پالسی کهنه سنتی نمانده است.

پاکستان در اوضاع و موقعیت عمومی سابق میتوانست با آن پالسی از یکطرف احزاب افراطی پاکستان و افغانستان و قبایل پتان صوبه سرحد را در جنگ در افغانستان مصروف و سرگرم سازد و از طرف دیگر منابع عظیم کمکهای مالی و تسلیحاتی جهان غرب و کشورهای اسلامی را بدست آورد.

همچنان درین راستا ثبات سیاسی و رونق اقتصادی پاکستان را حفظ نماید و سیستم قبایلی و عصبیت قومی پتانهای صوبه سرحد را توسط افراطیون پاکستانی، عرب و غیر عرب در جهت پاکستانی سازی وحدت ملی به نفع نظامیان حاکم و سیاسیون پنجابی و سندی متحد اردو، بطور اساسی در درازمدت فروپاشاند و حاکمیت پاکستان را در صوبه سرحد و نفوذ آنرا در افغانستان بدنیاال آورد.

حمایت از تنظیمهای تندرو جهادی و خطوط افراطی در دوران جنگ افغانستان، تشکیل گروه طالبان بمثابه خشن ترین و تاریکترین نتیجه و سنبل اتحاد نیروهای افراطی پاکستان و افغانستان، عرب و غیر عرب با سازمان استخبارات، اردو و دول پاکستان و کودتای نظامی جنرال مشرف اجزای اساسی این مجموعه استراتژیک سنتی کهنه بوده اند.

سقوط طالبان و استقرار قوای ناتو به رهبری امریکا در افغانستان در امتداد همان مجموعه استراتژیک پس از تثبیت شکست طلسم جهان دو قطبی و تعمیق فروپاشی شوروی سابق که فکر میشد زمینه برای جهان

غرب رهبری امریکا آماده شده است تا خلای قدرت را با یکقطبی سازی جهان با شتاب و عجله پر نماید ، صورت پذیرفت.

به ادامه آن طرح سقوط دولت صدام حسین در عراق بعنوان قوی ترین قوت نظامی در شرق میانه و جنوب آسیا شکل گرفت و تلاش شد تا خلای قدرت جهانی در منطقه آسیای وسطی، آسیای جنوبی و شرق میانه با استقرار قوای نظامی امریکا و متحدین آن در عراق کامل ساخته شود، تا زمینه برای حاکمیت نظامی، اقتصادی و سیطره همه جانبه سیاسی جهان غرب به رهبری ایالات متحده امریکا بطور استراتژیک و طولانی فراهم گردد.

نظامیان، حکام و استخبارات پاکستان با اتکا به همان پالسی استراتژیک سنتی کهنه که در آن تغییرات سطحی مانند: سیاست سازش، اصلاح و فشار بر بعضی از بخشهای طالبان و گسیل و استقرار آنان در حوزه جنوب و تا حدودی شرق افغانستان و بدنبال آن جابجائی نیروهای حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در دولت در سراسر افغانستان، به کمک و حمایت قوای بریتانیا، توافق ایالات متحده امریکا و حامد کرزی رئیس جمهور افغانستان بوجود آمده بود ، بعنوان متحد اصلی و استراتژیک امریکا در منطقه خاصه در افغانستان باقی ماندند.

رشد و استقرار ثبات قطبهای جدید جهانی و منطقوی، شکست ایالات متحده امریکا و متحدین آن در پرسازی خلای قدرت جهانی بطور انحصاری که موضوع تداوم جنگ و نا امنی در عراق و رکود اقتصادی امریکا آنرا برملا کرد، از یکجانب و توسعه نا امنی، بحران سیاسی و رکود اقتصادی در پاکستان و گسترش روز افزون نا امنی، بی کفایتی سیاسی، فساد اداری و بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در افغانستان، ضعف فاحش پالسی استراتژیک ایالات متحده امریکا و بریتانیا(بعنوان راس جهان غرب) را به اثبات رسانید و ماهیت پوسیده پالسی سنتی کهنه پاکستان را بطور همه جانبه آشکار و آفتابی نمود.

در جهان چند قطبی جدید که حضور فعال خود را در عرصه های سیاسی، اقتصادی، نظامی و کلتوری در سطح بین المللی، قاره ای، منطقوی و داخلی قطبهای جدید و متحدین آن روز بروز متبازر میسازد و نقش و جایگاه قدرتهای جهانی و منطقوی جدید را استحکام بیشتر میبخشد، از نگاه اصولی و منطقی برگشت دولت جدید پاکستان را به استراتژی سنتی کهنه بسی مشکل و در مواردی ناممکن مینماید.

دولت جدید پاکستان در واقع در اثر شکست فاحش استراتژی سنتی و کهنه پاکستان و مرحله دوم آن حکومت نظامی جنرال مشرف در انتخابات پیروز گردید. این دولت بمثابة نمود اتحاد ملی جامعه سیاسی پاکستان به رهبری احزاب عمده سیاسی که در الترناتیف قوی در برابر احزاب افراطی و یکه تازیهای نظامیان همسو با افراطیون تبارز کرده، اگر بخواهد میتواند جامعه پاکستان را در موقعیت و شرایط جدید بین المللی، منطقوی و داخلی رهبری کند. با استقرار قوای سه گانه سیستم سیاسی و دیموکراتیک را در پاکستان ثبات بخشیده و نقش دولت غیرنظامی را در هماهنگی با اردو تقویت نماید.

برای تأمین امنیت، ثبات سیاسی و رشد و انکشاف اقتصادی به ثبات منطقوی ضرورت است و آن از طریق اتکاء به استراتژی سنتی کهنه در قبال قضیه افغانستان حاصل شده نمیتواند. تجارب خونین و سنگین دهه های اخیر بخصوص بعد از حضور و سقوط طالبان در افغانستان، بمب گذاریهای کور در پاکستان و انتخابات اخیر این کشور بروشنی به اثبات رسانید که دوره افراطیون به پایان رسیده است و هرگونه تلاش جهت ابقای مجدد آنان و استفاده موقت از آنها برای تداوم جنگ و نا امنی در افغانستان، بحران را نه تنها در افغانستان، بلکه در پاکستان هم مزمن و ریشه دار میسازد.

عقد پیمان صلح اخیر دولت جدید پاکستان با طالبان صوبه سرحد بمثابة برگشت به سیاست کهنه سنتی در بستر کاملاً متفاوت و نامساعد بین المللی و منطقوی، نه تنها مرض مزمن بحران امنیتی و ملی را در پاکستان حل کرده نمیتواند، بلکه حوزه صوبه سرحد را به کانون داغ و فعال افراطگرایی منطقوی و بین المللی علیه حاکمیت ملی پاکستان، گسترش شدید نا امنی و بحران در افغانستان، آسیای میانه و هند و چین تبدیل مینماید و بمرور زمان پاکستان را در سطح بین المللی و منطقوی منزوی می سازد.

عدم رضائیت پیمان ناتو از قرارداد صلح دولت جدید پاکستان با طالبان، طرح روسیه مبنی بر ایجاد «کمر بند امنیتی» بدور افغانستان به اساس همکاری متقابل سازمان قرارداد امنیت دسته جمعی و نگرانی شدید استرالیا از نفوذ افراطگرایی به حوزه شرق دور و اقیانوس آرام اتکای پاکستان را به چین و تحت فشار گرفتن قوای ناتو در افغانستان را بسی

مشکل میسازد. به این صورت، تشدید عملیات شدید قوای ناتو خاصه امریکا شروع آنست.

این نشان میدهد که زمان حمایت دولت جدید پاکستان از طالبان بطور استراتژی یک و یا تاکتیکی دیگر سپری شده است. این واقعیتی است که دولت جدید پاکستان باید فهم و تجربه درک آنرا داشته باشد.

ثبات همه جانبه پاکستان و حضور آن در عرصه رقابتهای اقتصادی منطقوی بدون افغانستان امن، مطمئن و باثبات هرگز میسر شده نمیتواند و این امر بدون ریشه کن کردن هسته های اصلی نا امنی و بحران که در حال حاضر در وجود طالبان و نیروهای افراطی پاکستانی و عرب تجسم یافته، بدست نخواهد آمد.

جمهوری اسلامی ایران: حمله نظامی امریکا به عراق نه تنها صدام حسین رقیب سرسخت ایران را از میان برداشت، بلکه جریان اصلاح طلبانه را در کشور ایران متوقف ساخت و موضع تندروان ایران را در میان شیعیان عراق بسی تقویت نمود. همچنان سیاست تیز و دفاعی دولت ایران علیه طالبان را بسی نرم و غیرفعال گردانید.

در زمان حکومت طالبان روابط دولت ایران با این حکومت بسیار تیره شده بود و قتل دیپلماتهای ایران در مزار شریف به استقرار نیروهای نظامی ایران در مرزهای شرقی این کشور انجامید و نزدیک بود به جنگ دولتی منجر شود.

همچنان از نگاه مذهبی نیز بین افراطیون طالب و عرب و روحانیون شیعه مذهب ایرانی اختلاف نظر عمیق وجود دارد. مذهب در جامعه ایران با ناسیونالیسم پرریشش ایرانی جوش خورده است و این برای مذهب شیعه در ایران سببه ملی داده است.

دولت احمدی نژاد بخاطر پیشبرد برنامه اتمی، روی پا نگهداری رژیم تندرو خود و گرفتار نمودن امریکا در منطقه، به آشوبهای افغانستان روی خوش نشان میدهد و این سیاست نا مفیدی است که دول ایران همواره در قبال همسایه تاریخی خود دنبال کرده اند.

تجارب اخیر نشان داده است که ایران بعنوان کشور منزوی و پیچیده بخود هیچگاه قدرت آنرا نداشته است که در افغانستان تأثیرات فعال و قوی بجا گذارد و جلو ثبات سیاسی و استقرار امنیت را بگیرد.

گرمی رابطه تجارتي، فرهنگي، مذهبي و زباني با ايران و ممانعت از قاچاق مواد مخدر کافي است که اين کشور را به امنيت و ثبات در افغانستان راضي نمايد؛ چنانکه در حال حاضر نيز ايران در امور بازسازي حوزه غرب افغانستان سهم دارد.

در صورت توافق ايالات متحده امريکا، جهان غرب، پاکستان و دول ثروتمند عرب در همسويي با قدرتهای ديگر منطقوی (چين، هند و روسيه) به مبارزه موثر در مقابل طالبان و هرنوع افراطگرایی و آشوبگری در منطقه و در نتیجه تأمین امنيت و ثبات در افغانستان و پاکستان از يکطرف و رفع خطر حمله امريکا و اسرانیل به ايران، با حل ممکن بحران عراق و نورمالسازي مناسبات با ايران و حل بحران اتمي آن از راه ديپلماتيک از سوی ديگر، بيشک که جريان اصلاح طلبی در ايران دوباره زنده خواهد شد و به روند صلح و ثبات منطقه کمک خواهد کرد.

ترکمنستان: همسايه آرامی که با ياد خيمه های ترکمنی قديم باز در عصر جديد بروی چاههای عظيم نفت و گاز چادر زده است و با خوشروئی برق هرات باستان را تأمین کرده است. ترکمنها با نفوس کم خود (28/50970) نفر) به سبب منابع بزرگ نفت و گاز در سطح منطقوی و جهانی دارای اهميت فراوان ميباشند.

ترکمنستان بخاطر صدور گاز خود از راه هرات، قندهار و پاکستان به جهان و جلوگیری از نفوذ افراطيون به خاک خود به امنيت و ثبات در افغانستان علاقه دارد. ترس از حضور طالبان و افراطگرایی در افغانستان اين کشور کوچک را به فدراسيون روسيه بسيار پيوند داده است.

ازبکستان: همسايه پرنفوس (27780059 نفر) شمالی که با ازبکان افغانستان پيوندهای تاريخی و فرهنگي ميداشه باشد و آبهای نقره فام رود آمو (جيحون) از فرهنگ و مدنيت ماورالنهر و بلخ باستان قصه ها در دل دارد.

راه مهم سالنگ که پاکستان را از حوزه شرق و کابل به آسیای ميانه وصل میکند، برای حوزه ازبک نشين و تاجیک نشين شمال وطن اهميت زيادی داده است.

ازبکستان که خریدار سابقه دار گاز شمال افغانستان است، به دلایل اقتصادی، تجارتي، قومي و امنيت داخلی خود به امنيت و ثبات در افغانستان علاقه دارد.

حکومت طالبان و جنگهای شمال امنيت این کشور را بخطر جدی انداخته بود. همچنان همکاری ظاهر یلدائوف قوماندان شورشی ازبک با بن لادن و حضور جنگجویان ازبک در وزیرستان شمالی پاکستان موضع این کشور را علیه طالبان قویتر ساخته است.

ازبکستان به سبب خطر احتمالی طالبان و پشتبانی حلقات پاکستانی از شورشیان ازبک، به فدراسیون روسیه بسیار نزدیک شده است و در عین حال راه ترانزیتی کشورش را بروی قوای ناتو گشوده است. بدون تعدیل و اصلاح پالسی پاکستان مبنی بر رفع خطر طالبان راه تجارتي پاکستان به آسیای میانه امن نخواهد شد.

تاجیکستان: در مرز طولانی تاجیکستان با افغانستان سلسله کوههای آسمان سای پامیر و آب رود آمو دامن گسترانیده است و زمزمه قصیده رودکی (شاعر عصر سامانیان) از لابلای اوراق تاریخ هنوز بگوش میرسد:

یاد یار مهربان آید همی
خنک مارا تا میان آید همی

بوی جوی مولیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست

تاجیکان با تاریخ، فرهنگ و تمدن دیرینسال افغانستان پیوند دیرینه دارند. هرچند از نگاه نفوس (7076598 نفر) و منابع اقتصادی در حوزه آسیای میانه دارای اهمیت بارز نیستند، لیکن از حیث تاریخی و فرهنگی در حوزه وسیع فارسی زبانان دارای ارزش شایان توجه میباشند. اعمار پل جدید دوستی بین افغانستان و تاجیکستان نه تنها ارزش تجارتي دارد، بلکه عبور و مرور بین این دو حوزه مشترک تاریخی، فرهنگی و تمدنی را بسی آسان ساخته است.

تاجیکستان به سبب ارتباطات تاریخی، فرهنگی، تجارتي و جلوگیری از نفوذ افراطگرائی به امنيت و ثبات در افغانستان نیاز دارد.

جمهوری خلق چین: کوره راه ابریشم در درازنای تاریخ بمانند پيوندگر تمدنهای باستان و قرون میانه اسلامی، همواره خطه افغانستان کنونی را بسرزمین افسانوی چین ارتباط داده است. همچنان تأثیرات بیرونی انقلاب چین بعد از جنگ دوم جهانی، خاصه در دهه 1340 سلطنت ظاهرخان، موج بارز روشنفکری را در افغانستان بجریان انداخت و قصه چین جدید باز برسر زبانها افتاد.

حالا هم این همسایه شرقی بعنوان پرنفوس ترین قطب قوی اقتصادی در معادلات سیاسی، نظامی و استراتژیک جهانی جایگاه و نقش اساسی دارد و روابط تجارتي فعالی در بین افغانستان و چین برقرار است. تا جائیکه تاریخ گواهی میدهد دول چین هیچگاه چشم طمع به افغانستان نداشته اند و این کشور از ناحیه چین هیچوقت احساس نا امنی و خطر نکرده است.

چینیها از موج افراطگرایی در منطقه و نفوذ آن در ولایت سین کیانگ خوش شان نمیآید. آنان اگرچه با حضور امریکا در کشور همسایه غربی خود موافق نیستند؛ لیکن وجود افغانستان مطمئن، باثبات و دیموکراتیک به نفع شان میباشد.

بازیگران عمده بین المللی و نقش شان در افغانستان:

تاریخ سده های اخیر نشان میدهد که دول انگلستان و روسیه در امور سیاسی افغانستان نقش عمده داشته اند و حضور ایالات متحده امریکا بعد از تجاوز اردوی سرخ به افغانستان روز افزون گردید. در حال حاضر جهان غرب به رهبری امریکا حضور فعال و نقش اساسی در وقایع جاری این کشور دارد.

ایالات متحده امریکا در اتحاد با کشورهای صنعتی: پیشروی شوروی سابق بسوی آبهای گرم و منابع انرژی خلیج فارس امریکا و اروپا را در کمک به افغانستان بسیار جدی ساخت و کمکهای هنگفت مالی و تسلیحاتی آنان بجانب پاکستان و مجاهدین افغانستان سرازیر شد. در آن زمان هدف جهان غرب جلوگیری از پیشروی بیشتر شوروی و درگیر سازی آن در جنگ افغانستان بود.

پس از شکست شوروی در افغانستان و بخصوص بعد از فروپاشی امپراتوری روسیه شوروی، پراکندگی و سردرگمی فاحشی در حوزه اقتدار قطب سوسیالیسم سابق نوع روسی دامن گسترانید. کشورهای صنعتی غرب به رهبری امریکا و پشتبانی کمپنی‌های چند ملیتی در پی آن برآمدند تا با در دست گرفتن کلید حوزه نفتخیز خلیج فارس، بسوی منابع عظیم انرژی آسیای میانه و کرانه دریای خزر پیشروی نمایند.

افغانستان بمثابة دروازه آسیای میانه در معامله با پاکستان، به طالبان واگذار گردید و امریکا به یاری اروپا به عراق لشکر کشید. گرفتاری امریکا در عراق و توسعه خشونت‌های خونین و نا آرامی‌های دوامدار، جهان غرب را بستوه آورد و مصارف گزاف مالی و تسلیحاتی، اقتصاد امریکارا به بحران مواجه ساخت.

سیاست پاکستان مبنی بر گسیل طالبان به افغانستان و سپس به نقاط بحران خیز منطقه و همچنان حمایت جنرال مشرف از بقایای طالبان پس از سقوط رژیم طالبی در افغانستان، نه تنها تنش منطقه ای را به زیان جهان غرب و امریکا شدت بخشید، بلکه بحران درونی جامعه پاکستان را نیز حاد تر گردانید و مشکلات کشورهای اروپایی و امریکا را در افغانستان و حوزه شرق بسیار افزایش داد. علاوه بر آن جمهوری‌های نو تشکیل آسیای میانه و قفقاز را به فدراسیون روسیه وابسته تر و روابط کشورهای چین، روسیه، هند و ایران را بهم نزدیک تر نمود.

افغانستان بعنوان منطقه جیوپولیتیک از لحاظ سیاسی، اقتصادی و جغرافیائی برای جهان غرب (در رأس امریکا) اهمیت استراتژیک دارد و به این سادگی از آن نمیتوانند بگذرند. تنها راهی که در پیش روی امریکا و اروپا قرار دارد، همانا تعدیل و اصلاح سیاستهای استراتژیک در قبال افغانستان و پاکستان میباشد.

اکنون واضح شده است که با وجود طالبان و افراطیون آشوبگر تأمین صلح، امنیت و ثبات در افغانستان، پاکستان و منطقه ناممکن است.

فدراسیون روسیه در هماهنگی با هند و چین: حاصل یک گام به پیش شوروی در افغانستان نه تنها گامها به پس بود، بلکه فروپاشی جبری آنرا بمیان آورد. طرح خیالپردازانه میخائیل گورباچوف پروسه فروپاشی را در شوروی سرعت بخشید و تنبلی و قلدری ناشیانه یلسن، روسیه را بورطه بحران و سقوط کشانید.

بحران عمیق حوزه وسیع اتحاد جماهیر شوروی و اعضای پیمان ورشو، جهان غرب را تشویق به تسخیر همه جانبه منابع انرژی خلیج فارس، آسیای میانه و حتی روسیه نمود.

پیشروی طالبان بجانب شمال افغانستان که تهدید مرزهای کشورهای تازه به استقلال رسیده آسیای میان را در پی داشت، روسیه را سخت تکان داد و قلب بیمار یلسن رئیس جمهور این کشور را بدرد آورد و منجر به موضعگیری شدید دولت روسیه گردید. این در واقع نطفه های تازه دفاعی و رویارویی روسیه را با جهان غرب و در رأس امریکا در بطن بحرانی آنروزگار میبست و حرکت خام و ناشیانه دفاع از طالبان آنرا سرعت بخشید.

درگیری شدید امریکا در عراق و شکست پالسی پاکستان مبنی بر تشکیل و گسیل طالبان به افغانستان، فرصتهای طلایی به روسیه میسر کرد، تا به ریاست جمهوری پوتین اوضاع داخلی فدراسیون روسیه و کشورهای آسیای میانه را بهبود بخشیده و قدرت دفاعی و سطح تکنولوژی تسلیحاتی را ارتقاء دهد. حضور قوای ناتو به رهبری ایالات متحده امریکا قدرتهای منطقوی را بهم بسیار نزدیک کرد.

در بخش خارجی روابط گرمی در بین روسیه، جمهوری خلق چین و هندوستان (سه قدرت مهم منطقه ای و بین المللی) برقرار شد و روند مذکور تأثیرات استراتژیک و بارزی بر معادلات تقسیم قدرت و منابع انرژی بجا نهاد که جهان غرب و امریکا مجبور اند در تعدیلات و اصلاحات جدید دکترین خود در منطقه و جهان، آنرا در نظر گیرند.

روسیه در اتحاد با کشورهای آسیای میانه در اصول از افراطگرایی مذهبی بیزار است و همچنان از پیشروی جهان غرب در رأس امریکا بسوی مرزهای امنیتی روسیه و آسیای میانه و منابع اقتصادی و انرژی این حوزه میهراسد. به این سبب موضوع افغانستان برای آن اهمیت اساسی دارد.

به این دلیل طرح «کمر بند امنیتی» به دور افغانستان بر مبنای همکاری متقابل سازمان قرار داد امنیت دسته جمعی کشورهای آسیای میانه با ناتو از جانب روسیه حمایت میشود و این هراس مشترک بین المللی و منطقوی قدرتهای عمده را از موج افراطگرایی نشان میدهد.

حمایت پاکستان از طالبان (بر اساس سیاست کهنه بریتانیا) و عدم ارائه استراتژی و تاکتیکهای شفاف و موثر از طرف قوای ناتو خاصه ایالات

متحده امریکا در مقابله فعال باطالبان، افراطیون و حامیان پاکستانی آن طی سالیان اخیر و تسلیم طلبی و ضعف آشکار دولت کرزی در مقابل طالبان، ضرورت همکاری مشترک نظامی و امنیتی قوت‌های عمده منطقوی مانند: روسیه و کشورهای آسیای میانه، هند و چین با قوای ناتو در آینده نه چندان دور جهت امنیت منطقه و افغانستان، فرصت عملی بیشتر خواهد یافت.

خلق افغانستان امن، مطمئن، باثبات و دیموکراتیک در یک بیلانس واقع‌بینانه قدرت و منافع در منطقه که به ثبات و امنیت منطقه ای و جهانی کمک خواهد کرد، نه تنها در همسایگی آسیای میانه ممکن است، بلکه از نیازهای اساسی در برهه زمان کنونی بشمار آید.

انزوای پاکستان و تبارز بیشتر حضور هند در منطقه و افغانستان:

پافشاری پاکستان به پیروی از سیاست کهنه سنتی مبنی بر حمایت از طالبان و افراطیون آشوبگر و وابستگی انگلیس به اطلاعات سازمان استخبارات پاکستان و دنباله روی ایالات متحده امریکا برای دوره طولانی از آن، اوضاع منطقه و افغانستان را روز بروز وخیم تر گردانید. در راستای این سیاست منفی که ریشه در سیاست استعماری کهنه بریتانیا دارد، درگیریهای حاد پاکستان و هندوستان بدرون کشور جنگزده افغانستان کشانیده شده است که نشانه آشکار آن حمله انتحاری اخیر به سفارت هند در کابل می‌باشد.

تعدیل سیاستهای ایالات متحده امریکا در عراق و مظنون شدن به سیاستهای مخربانه و دسیسه مندانه پاکستان در قبال افغانستان، انزوای منطقوی و بین المللی روز افزون اخیر پاکستان (به سبب پشتیبانی علنی و مخفی از طالبان و گسترش نا امنی در افغانستان)، به بن بست رسیدن تحریک و حمایت از افراطیون پاکستانی، عرب و غیر عرب در بحران کشمیر، چین، سین کیانگ چین و آسیای میانه، (به اساس همان سیاست کهنه و متروک استعماری سابق)، نقش هند در منطقه و موضوع افغانستان بسیار برجسته شده است.

این جریان، ایالات متحده امریکا و ناتو را وادار به فاصله گیری از سیاست کهنه و از کار افتاده بریتانیا و پاکستان در منطقه و افغانستان نموده

و هم آهنگی و همسویی ناتو را با قدرتهای عمده منطقه ای یعنی هندوستان و روسیه در اشتراک با جمهوریتهای آسیای میانه و چین تقویت کرده است.

دوکتورین واقعی و عقلمندانه نوین دیگر ضرورتی برای دسیسه های پاکستان و خلق تشنج و بحران در افغانستان و نقاط آشوبخیز سابق منطقه باقی نمیگذارد. درین سیاست استراتژی یک که امنیت، مصنوئیت و ثبات منطقوی و بین المللی را تأمین کرده میتواند، هندوستان بعنوان مدل دیموکراسی شرقی و حامی صلح و امنیت منطقوی، به مرور زمان برجستگی بیشتر خواهد یافت و پاکستان مجبور است شرایط و موقعیت جدید منطقوی و بین المللی را درک و از آن پیروی نماید.

حمله انتحاری روز دوشنبه 17 سرطان 1387 مطابق 7 ژوئیه 2008 به سفارت هند در کابل که بیش از 40 کشته و 140 زخمی بجا گذاشت و موج جدید حملات طالبان در مناطق شرق و جنوب افغانستان بعد از معاهده صلح دولت جدید پاکستان با طالبان، ماهیت غلط و پوسیده سیاست کهنه و سنتی پاکستان را برای ناتو به اثبات رسانید و درونمایه شکست و ناکامی سیاست کهنه پاکستان و بریتانیا را در فضای جدید منطقوی و جهانی بکلی روشن نمود.

پافشاری لجوجانه پاکستان بر سیاست کهنه سنتی مبنی بر حمایت از طالبان و بحرانسازی دوامدار در افغانستان، ناتو را مجبور به مقابله فعال باسیاستهای منفی و دسیسه های چرکین پاکستان نموده و موجبات نزدیکی آنرا به هندوستان و کشور های آسیای میانه و ایران فراهم خواهد کرد.

پیش زمینه شناخت جامعه افغانستان

ریشه های افغانستان در تاریخ:

از متون کهن برمیآید که ریشه های افغانستان از دل تاریخ و تمدن بشری آب میخورد. فرهنگ و مدنیت دیرینسال افغانستان از مدنیت ماد، تمدن هخامنشی، مدنیت یونانی بخصوص بخش یونان باختری، تمدن کوشانی (هندی - بودائی)، مدنیت ساسانی، عناصر فرهنگی کابل شاهان، تمدن اسلامی در عهد خلفگان عرب و تمدن خراسان اسلامی در ادوار امپراتوریهای خراسانیان بومی و ترکان خراسانی بطور اساسی تغذیه نموده است و عناصر، پدیده ها و ارزشهای تاریخی، فرهنگی و مدنیته متذکره بنحوی از انحا در فرهنگ مختلط و به انحطاط کشیده شده این سرزمین وجود دارد.

به این حساب افغانستان را میبایست در دوحوزه معین یعنی حوزه وسیع جغرافیای تاریخی و فرهنگی و حوزه مشخص جغرافیة سیاسی کنونی مطالعه و بررسی نمائیم. در حوزه تاریخی و فرهنگی اشتراکات و پیوندهای تاریخی و کلتوری متنوعی با حوزه های تاریخی و فرهنگی هندی-پاکستانی، آسیای میانه و ایران کنونی مطرح میگردد و لیکن در حوزه جغرافیة سیاسی و ملی، افغانستان دارای فرهنگ ملی خود است که ریشه در تاریخ طولانی آن میداشته باشد.

البته این موضوع به مردم افغانستان، به محققان، تاریخنگاران، متفکران، نویسندگان و در مجموع به نسلهای دیروز و امروز این کشور تعلق میگیرد که تاچه مقدار توانسته اند با استفاده از منابع تاریخی، حوزه های

فرهنگی و مدنی و امکانات مدرن جهانی در تنظیم، شیرازه بندی و تدوین فرهنگ ملی و معیاری افغانستان موفق باشند.

چنانکه تاریخ گواهی میدهد ساحت جغرافیه سیاسی افغانستان در طول تاریخ همواره خطه بس ثوق الجیشی و کلیدی بوده که بمرکز تلاقی و گرهگاه فرهنگها و تمدنهای بزرگ بشری مشهور بوده است. در حال حاضر هم افغانستان دارای ارزش جیوپولتیک و استراتژی یک در حوزه آسیای میانه و جنوب آسیا میباشد که رقابتهای قدرت های جهانی در سه دهه گذشته و در حال حاضر گواه معتبر این گفت است.

باز شاید اقوام، ملیتها و کتله های انسانی دارای تاریخ و تمدن مشترک در این مرحله نوین جهانی که تیوریهها، ایسمها و مکاتب زیادی در بستر تکامل تاریخی جامعه انسانی امتحان و تجربه شده و نتایج آن در دسترس انسان آگاه و روشن دل قرار دارد، قد علم نموده و فرهنگ و مدنیتهای پرریشه، اما به انحطاط رفته و استهلاک شده شان را به کمک علم و تکنولوژی عصر جدید دریافته و با گهرهای گزیده حاضر بیاریند.

مشخصه های برجسته جامعه افغانستان:

افغانستان با اینکه تاریخ طولانی و تمدن ریشه دار دارد؛ دراز مدتی است که نفوس متنوع آن در لابلای مواد و مقولات غبار آلو و فرهنگ به انحطاط کشیده شده تقلید و تکرار گرفتار بوده و به عنعنات، رسم و رواجات، باورها و سنن خود سخت معتاد و خوپذیر شده اند.

اقوام و ساکنان این سرزمین تا هنوز در مورد هویت مشترک تاریخی و تمدنی مختلط خود بمثابة بنیان فرهنگ ملی تعمق لازمی نکرده اند و همچنان در مورد حوزه های تاریخی و فرهنگی متنوع کشور مطالعات و پژوهشهای کافی و روشن صورت نگرفته است. این کمبود سبب یک سلسله ابهامات، سوء تفاهم و جعل کاریهای تاریخی شده است که برآستی چهره واقعی تاریخ و تمدن پردازانای ما را بسی نازیبا و مصنوعی ساخته و پروسه شکل و شیرازه گیری فرهنگ مشترک ملی را در وطن کند نموده است. به این صورت روند تشکیل سیستم سیاسی قوی، شیرازه گیری ملت و ایجاد جامعه مدنی در افغانستان به تعویق افتاده است.

حوزه های تاریخی و فرهنگی وطن:

یکی از مشخصه های بارز جامعه افغانستان وجود حوزه های متنوع تاریخی و فرهنگی است که در ساحات شرق و جنوب، غرب، شمال، مرکزی و کابل تسلط دارد و بدون درک و شناخت عمیق آن نمیتوان جامعه افغانستان را بحیث یک مجموعه متنوع مورد شناسائی قرار داد.

حوزه شرق: درین حوزه پشتوزبان غلزائی اکثریت داشته و اقلیتهای نورستانی و پشه ای نیز قابل یادآوری اند. حوزه مذکور بیشتر با تاریخ و فرهنگ حوزه پشاور صوبه سرحد که از فرهنگ هندی-پاکستانی سخت متأثر است در رابطه بوده و ساختار قبیلہ ای در هماهنگی با عناصر عرفی و سنتی بسیار قوی در آن غالب میباشد

این ساختار به دلایل انزوای صوبه سرحد پاکستان، کوهستانی بودن منطقه و محدودیت اراضی مزروعی، کندی ترانسپورت و نبود رابطه فعال با مناطق شهری و جهان خارج، تقسیم نفوس در قبایل و طوایف مختلفه رقیب، در لاک خود مانده و با حوزه های دیگر کشور آمیزش و اختلاط کمتر یافته است.

بافت مذکور با رسم و رواجات، عنعنات و سنن قبایلی، هرچند طی دهه های اخیر از نفوذ افراطگرائی مذهبی و همچنان از گسترش سلطه طالبان جلوگیری کرده، لیکن پروسه اختلاط و امتزاج آن در فرهنگ ملی و جامعه شهری نیز بسیار کند بوده است و به این ترتیب فرصتهای رشد و توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در راستای جامعه شهری از آن سلب گردیده است.

استمرار ضربات شدید مخربانه بر نظام قبایلی فرتوت و پشتونوالی رنگبازیده در مناطق صوبه سرحد پاکستان توسط طالبان به طرح و رهبری افراطیون پاکستانی، عرب و غیر عرب در اتحاد استراتژیک با اردو، استخبارات و دول پاکستان طی سه دهه اخیر، زمینه را برای استقرار امارت استبدادی و افراطی مذهبی و قومی طالبی آماده کرده است.

این نه تنها تهدید جدی به ساختار قبیایی و پشتونوالی فرتوت حوزه شرق افغانستان محسوب میشود، بلکه حاکمیت ملی و امنیت داخلی پاکستان را نیز بخطر واقعی روبرو میسازد؛ زیرا قبایل پس از جدائی پاکستان از هند به نوعی خود مختاری قناعت داشته و در لابلای رسم و رواجات و فرهنگ عرفی و سنتی عقب مانده و ابتدائی خود محصور بوده اند؛ لیکن طالبان و افراطیون پاکستانی و عرب به آن قناعت نکرده و خواهان توسعه امارت افراطی خود در سراسر پاکستان و افغانستان میباشند.

به این حساب دیگر زمان اتکای تاریخی و یکجانبه دول افغانستان به حوزه شرق و جنوب جهت تشکیل و تقویت دولت مرکزی و وحدت ملی ضعیف و یکجانبه تک قومی به پایان رسیده است. مقابله با موج قوی افراطگرایی و خشونت طالبی فقط از طریق اتحاد اقوام عمده افغانستان و دفاع مشترک ملی آنان در یک نظام قوی و قانونی متعادل چند قومی امکان پذیر است.

قبایل و اقلیتهای قومی حوزه شرق افغانستان برای دفاع و حراست از منافع قومی، فرهنگی، اقتصادی و تاریخی خود در مقابل تهاجم ویرانگرانه افراطیون پاکستانی، عرب و غیر عرب در زیر نام به اصطلاح امارت طالبی بیش از اقوام دیگر افغانستان ضرورت به این اتحاد اقوام و دفاع مشترک ملی دارند؛ زیرا در تهاجم کنونی طالبان اولتر از همه آنان قربانی خواهند شد.

حوزه جنوب: که مرکز آن قندهار و هلمند است با اینکه در آن بمانند حوزه شرق اقوام پشتون اکثریت دارند، اما از نگاه تاریخی و فرهنگی طی سده های اخیر تفاوتی بین این دو حوزه پشتون نشین شکل گرفته است.

اهالی حوزه جنوب به سبب وجود اراضی وسیع مزروعی با زندگی ده نشینی و حیات نیمه شهری روی آورده و در طول زمان از فرهنگ خراسانی در حوزه هرات و قندهار (در عهد صفویان و نادر افشار) تغذیه نموده اند.

ارتباط قبایل ابدالی و غلجائی حوزه جنوب با حوزه وسیع خراسان و بلوچستان در درازنای تاریخ از یک طرف و ارتباط پیوسته سیاسی، مبادلاتی و فرهنگی شان با حوزه غرب و مرکزی از طرف دیگر پروسه اختلاط و آمیزش این قبایل را در فرهنگ ده نشینی خراسانی، زندگی نیمه

شهری و فرهنگ مختلط ملی افزایش داده است. بیشتر اهالی جنوب به سبب ارتباطات فعال با حوزه غرب به زبان دری مسلط شده اند. ازین پیداست که نفوذ و توسعه سیاست متناقض طالبی در حوزه جنوب هم زمینه تطابقی درازمدت نداشته و با ساختار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن سازگار شده نمیتواند. رشد عناصر جامعه مدنی در پروسه شکل و شیرازه گیری فرهنگ ملی، جامعه شهری و سیستم سیاسی متعادل با حوزه های تاریخی و فرهنگی کشور، هیچ زمینه و فرصتی برای ایدئولوژی خشن و تعصب آلود افراطیون باقی نمیگذارد.

حوزه مرکزی: که در حال حاضر مردم هزاره در آن اکثریت دارند، روزگاری یکی از مراکز مشهور بودائی بوده و سپس هم از مدنیت خراسانی غزنویان و غوریان تغذیه کرده است و با حوزه های غرب، شمال و جنوب بر مبنای فرهنگ غالب خراسانی و زبان مشترک دری (با لهجه های محلی) در طول تاریخ روابط فعال وجود داشته است. در سده های اخیر بخصوص در قرن جاری به سبب کوهستانی بودن و محدودیت اراضی مزروعی و منابع اقتصادی، مردم آن در فقر و انزوا افتاده اند. همچنان از نگاه فرهنگی و مذهبی زمینه برای افکار طالبی و افراطی نوع پاکستانی درین حوزه، بسیار ضعیف و غیر عملی میباشد.

حوزه شمال: این حوزه را بزرگسالان، ترکستان زمین میگفتند. ازین پیداست که مردم ازبک و ترکمن در همزیستی با مردم تاجیک در آن اکثریت دارند. تاجیکان بیشتر در شمال کابل و در قسمت شمال شرقی کشور تمرکز یافته اند.

بلخ باستان و ماوراءالنهر بعد از انتشار اسلام از مراکز بسیار عمده فرهنگ و تمدن خراسانی بوده اند و خراسانیان بومی در عهد سامانیان و ترکان خراسانی در ادوار بعدی نمایندگان این فرهنگ بشمار آیند. تاکنون تاجیکان و ترکان به آن افتخار میکنند.

وجود آبهای جاری و اراضی وسیع از باستان زمانه ها زندگی ده نشینی را درین حوزه توسعه بخشیده و معادن نفت و گاز، همسایگی با شوروی سابق و روابط فرهنگی و قومی با کشورهای آسیای میانه، پروسه زندگی نیمه شهری جدید را درین حوزه تسریع و پتانسیل دیموکراتیک را افزایش داده است.

در بین حوزه‌ شمال و غرب از یکطرف و در بین این دو حوزه و حوزه های مرکزی و کابل و حوزه جنوب همواره روابط فعال اقتصادی و فرهنگی وجود داشته و دین واحد و زبان غالب دری بعنوان زبان مشترک، این روابط را استحکام بخشیده است. تجارب خونین دهه های اخیر خاصه دوره طالبان نشان داد که هیچ زمینه و امکانی برای نفوذ ایندولوژی پاکستانی طالبان و متحدین آن در این حوزه وجود ندارد.

حوزه غرب: این حوزه از نگاه تاریخی، اختلاط فرهنگی، زبانی و موقعیت جغرافیائی بمثابه مرکز ارتباط دهنده حوزه شمال، مرکزی و جنوب بحساب میآید و به کمک حوزه کابل نقش محوری در شکل و شیرازه بندی فرهنگ ملی و معیاری وطن ایفا خواهد کرد. مرکز این حوزه، هرات قلب خراسان بزرگ و پایتخت امپراتوری تیموریان بوده که در میان سه ربع دیگر خراسان یعنی بلخ، نیشابور و ماوراءالنهر در طول تاریخ نقش کلیدی داشته است. در درازنای تاریخ حوزه مذکور اقوام آریائی، ترک، تاجیک، ایلات ترکمن ایرانی تبار و قبایل پشتون را بهم اختلاط و آمیزش داده و براساس فرهنگ خراسانی و زبان دری با لهجه هروی از آنان کتله مشترک هراتی ساخته است. حقایق تاریخی و تجارب اخیر نشان داده است که توسعه و استقرار فرهنگ و نظام طالبی در حوزه غرب متناقض با ارزشهای تاریخی، فرهنگی و مدنی مردم آن است.

حوزه کابل: حوزه کابل که نامش با دودمان کابل شاهان گره خورده، در عهد کوشانیان یکی از مراکز مهم مدنیت بودائی-هندی بود و در زمان بابریان به مرکز مشهور امپراتوری هندی-مغولی که با گوهرهای پردرخشش شاعران و هنرمندان دری زبان سبک هندی مزین شده بود تبدیل گردید و با حوزه هندوستانی پشاور رابطه تنگاتنگ داشت. بعد از تشکیل دولت ابدالیان قندهار بخصوص پس از انتقال پایتخت به کابل در دوره سلطنت تیمورشاه پسر احمدشاه بابا این حوزه با حوزه جنوب ارتباط بیشتری پیدا کرد و بمرور زمان بمرکز اختلاط و آمیزش

ساکنین حوزه های تاریخی و فرهنگی متنوع وطن خاصه حوزه شرق، شمال و جنوب تبدیل شد.

در حال حاضر حوزه کابل دارای فرهنگ بسیار متنوع و مختلط بوده که در آن تاجیکان شمال، هزارگان و پشتونهای کابلی حوزه شرق تبارز بیشتری دارند. بر مبنای فرهنگ مختلط نوع کابلی که در آن زبان دری بعنوان زبان مشترک گفتاری، دفتری و اکادمیک نقش اساسی دارد، روابط باحوزه های تاریخی و فرهنگی دیگر کشور در پروسه رشد و توسعه جامعه مدنی شهری سیر صعودی بخود میگیرد و می رود تا فرهنگ مشترک ملی و معیاری افغانستان را در آینده معرفی نماید. پروسه مذکور در تقابل با فرهنگ افراطی و تنگ طالبی روز بروز رشد و انکشاف نموده و قوت بیشتر پیدا میکند. به این حساب زمان در حوزه کابل به سود توسعه و ثبات جامعه مدنی که امنیت سیاسی، اقتصادی و حقوقی را بدنبال دارد جلو می رود.

ساختار اقتصادی و اجتماعی غالب در افغانستان:

در افغانستان قبل از جنگ نوعی نظام اقتصادی و اجتماعی مختلط و مندرس کلاسیک که در آن نظم قدیمی فیودالیسم قسم شرقی- اسلامی در درجه اول و نظام ابتدائی قبایلی و گروپ بندیهای قومی در درجه دوم حضور داشتند، مسلط بوده است. شهر نشینی بیشتر شکل و سیمای قرون وسطایی داشته و پدیده های عصر جدید بصورت پراکنده و غیر سیستماتیک در زندگی شهری و حیات ده نشینی وارد شده بودند.

این ساختار در جریان جنگ درازدامن اخیر و خشکسالیهای متواتر ضربات کاری خورده و بشکل بسیار غیر منظم و بدون زیرساخت لازم اقتصادی و اجتماعی، هجوم نفوس به مراکز شهری توسعه یافته است که اگر به مناطق روستائی و سکتور زراعت و مالداري توجه جدی و فوری نشود، تورم پیش از وقت شهرها بحران امنیتی، اقتصادی و اجتماعی را شدت خطرناک و سرسام آور خواهد بخشید.

از مطالعه جامعه شناسانه برمیآید که طبقه، قشر، گروه، صنف و دیگر لایه ها و رده بندیهای اجتماعی و اقتصادی بر اساس ساخت و سازهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و محیطی در یک جامعه شکل میگیرد و

نفوس موجود در اجتماع بر مبنای پایگاه اجتماعی و موقعیتهای اقتصادی در قالبهای مختلف و متنوع جابجا میشود که اگر سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بصورت آگاهانه و معقولانه در خدمت مردم تنظیم و کنترل شده باشد، تمام افراد جامعه میتوانند از حقوق و امتیازات موجود بطور کافی و عادلانه مستفید گردند. درینجا بطور بسیار خلاصه به اجزای بافت اجتماعی و اقتصادی نظام مختلط افغانستان اشاره میگردد:

بافت شهری: نفوس شهر نشین وطن بیشتر در قوالب، هسته ها و نهادهای آتی جابجا شده اند: هسته های فامیلی، طبقات بالائی، میانه و پائین دارای سرمایه و ثروت (تاجران، مالکان ارضی شهر نشین، صاحبان فابریکات، شرکتهای و تصدیهای خصوصی، دوکانداران، پیشه وران و دیگر توزیعگران امتعه و خدمات)، طبقات و اقشار فقیر و فاقد سرمایه (کارگران، مزدوران و خدمتکاران)، نهادهای ملکی و نظامی دولتی (مامورین و کارداران، استادان و معلمین و اجیران اردو، پلیس و قوای انتظامی)، کارمندان بومی موسسات خارجی، روشنفکران، آخوندها و ملا امامهای مساجد.

بافت دهات: هسته های بزرگ و پر جمعیت خانوادگی، مالکان بزرگ، متوسط و کوچک ارضی، اربابان ده، سران قبایل و طوائف، دهقانان، برزیگران، کشتمندان، چوپانان، نوکران و مزدوران، خانواده های روحانی، آخوندان و ملا امامهای مساجد، دوکانداران پراکنده و کاسبان (نجانان، آهنگران، قلعیگران، دلاکان، قصابان، سوداگران دوره گرد، طبیبان سنتی و اوستاها و نوازندگان).

زندگی ده نشینی در کشور تاهنوز در نظام غالب زراعتی که بیشترین نفوس را در خود جاداده، از اهمیت اساسی و محوری برخوردار است. جهت فقرزدائی، افزایش سطح اشتغال، رشد و انکشاف اقتصادی و اجتماعی، تأمین امنیت، ثبات و خودکفائی اقتصادی مملکت و گذار به جامعه مدنی توجه جدی به آن ضروری میباشد.

بافت کوچیان: زندگی غزدی نشینی در کشور پیش از جنگ اخیر قابل یادآوری بود، لیکن در حال حاضر از دامنه آن بسیار کاسته شده و بیشتر

کوچیان در اثر مهاجرت به پاکستان و ایران و هجوم به مراکز شهری از زندگی ابتدائی چادر نشینی دور شده اند. قوالب خانوادگی کوچیان و چادر نشینان خیلی بزرگتر، ابتدائی تر و پرجمعیت تر از هسته های فامیلی شهری و دهاتی است که میتوان لفظ خیل را به آن اطلاق کرد. خیل عبارت از یک چوکات بسیار طبیعی و ابتدائی اجتماعی و اقتصادی است که انبوهی از اقوام نزدیک در داخل خانه پلاسها بطور مشترک زندگی کرده و به تربیه مواشی و گوسفند داری مشغول میباشند. در رأس این کانون ابتدائی کلان و موی سفید همان خیل قرار دارد که همه امور را رهبری میکند. دیگر اعضای خیل هرکدام طبق توان و استعداد خود تحت ریاست سرخیل متذکره در فعالیتهای روز مره، جنگها و دفاع از منافع قوم سهم میگیرند. چند خیل و طایفه از یک قوم پدری عشیره و یا قبیله را تشکیل میدهند که در رأس رئیس قبیله قرار دارد. در زندگی عشایری کوچ نشینی، جاذبه های مشترک منافع اقتصادی و دفاعی در برابر حوادث طبیعی و حملات اقوام و قبایل رقیب از یکطرف و عصبیتهای تند و قوی قومی و روابط خون شریکی از طرف دیگر ثبات و شیرازه این حیات ساده طبیعی را استوار و مستحکم نگه میدارد.

جریانات سیاسی و روشنفکری در میدان عمل

هرگاه از تحلیل و توضیح ادورا طولانی ظهور و سقوط امپراتوریهای مقتدر سیاسی و نظامی و داشته های فرهنگی و تمدنی آن در ساحت جغرافیایی افغانستان بگذریم و قطرات اشکی بر خشکستان دوران انحطاط و مرحله پایانی انحطاط و اضمحلال فرهنگ و تمدن وطنگاه مان ببخشانیم، بطور فشرده میتوان گفت که جرعه های بسیار ضعیف و ابتدائی تحرکات اصلاحی و روشنفکری در عهد حکومت امیر شیرعلی خان و حبیب الله خان در افغانستان بوجود آمد و در زمان سلطنت امان الله خان دامنگستر شد. باز بزودی در دوره پادشاهی نادر خان و دوره صدارت هاشم خان چراغ اصلاحات و تجدد طلبی خاموش گردید. در دهه 1330 سلطنت طولانی ظاهرشاه بعضی حرکات کم رفق سیاسی و روشنفکری دوباره براه افتاد؛ لیکن در دهه 1340 پادشاهی مذکور

هسته های اولیه جریانات سیاسی و روشنفکری ملی، مذهبی و چپگرا مطابق به ایجابات زمان و شرایط و موقعیت منطقه ای و بین المللی جهان دوقطبی و جنگ سرد اساس گذاری شد.

خلقیها و پرچمیها به کمک روسیه شوروی در 7 ثور 1357 طی کودتای نظامی قدرت سیاسی را تصاحب نمودند. در 6 جدی 1358 اردوی شوروی بمنظور جلوگیری از سقوط رژیم طرفدار خود به افغانستان تجاوز کرد و این کشور بعرصه جنگ طولانی خونین، زور آزماییهای آتشین و رقابتهای هستی سوز قدرتهای جهانی تبدیل گردید.

در بستر جنگ دراز دامن، جریان تندرو اخوان المسلمین در قوالب متعدد تنظیمهای افراطگرای جهادی بهمکاری افراطیون مذهبی پاکستانی، با استفاده از کمکهای هنگفت مالی و تسلیحاتی ایالات متحده امریکا، اروپا و کشورهای عرب در سطح وسیعی رشد و تبارز یافت و تحت هدایت و نظارت مستقیم استخبارات، اردو و دولت پاکستان و مشاورین خارجی به نیروی غالب و انحصارگر در جنبش وسیع الطیف و گسترده مقاومت ضد تجاوز شوروی مبدل شد.

سایر جریانات، سازمانها و تشکلهای ملی و متحد، اسلاميون معتدل و میانه رو و چپ مستقل درین محیط استبدادی و فضای مسموم انحصاری این دو جهت غالب یعنی نیروهای چپ وابسته و راست افراطی وابسته نوع پاکستان و ایران فرصت رشد و گسترش پیدا کرده نتوانستند. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بدنبال آن سقوط دولت دکتور نجیب احزاب خلق و پرچم متلاشی شده و در میدان سیاسی، نظامی و اجتماعی شکست خوردند و از حیث عملی و نظری از دامنه فعالیتهای سیاسی و اجتماعی شان بسیار کاسته گردید.

همچنان بعد از فروریختن جهان دوقطبی، خاتمه جنگ سرد، کاهش مسابقات و رقابتهای پرمصرف تسلیحاتی و بر طرف شدن خطر جدی ایدئولوژی مارکسیم و انقلابات سوسیالیستی، بخصوص پس از شکست تاریک ترین و خونریز ترین مدل پاکستانی طالبان، ضرورت وجودی جریان اخوان و دیگر افراطیون آشوبگر برای جهان غرب نیز بسی کم رنگ و مشکوک گردید و ماهیت خشن، تعصب آلود و واپسگرایانه شان برای مردم افغانستان و مردم جهان آشکار و ثابت شد.

آر عقلمندانه و ضروری به جامعه سیاسی:

تجارب ظهور و افول ناموفقانه جریانات راست و چپ سیاسی، تنظیمهای مختلف جهادی، حرکات خطرناک و ویرانگر افراطی و کتله های متخاصم مسلح قومی بطور واضح نشان داد. بدون گذار عاقلانه و متعادلانه به جامعه سیاسی و تشکیل احزاب سیاسی و اجتماعی فعال و دارای دکترین روشن و اهداف استراتژیک و تاکتیکی معین در راستای اعمار جامعه مدنی که با موقعیت و وضعیت جدید داخلی، منطقه ای و جهانی مطابقت داشته باشند، شکست طلسم کهنه دور و تسلسل جنگهای بنیانکن، تخاصمات خونین قومی و وابستگی به کشورهای همسایه و قدرتهای بیرونی میسر شده نمیتواند.

خلق جامعه سیاسی بمنظور رشد و پرورش احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی پیشرفته و براه افتادن حرکات و جنبشهای سازنده و مفید سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جهت رسیدن به جامعه مدنی و دیموکراتیک مستقل اولتر از همه نیاز به بستر و فضای مساعد دارد. درین فضاء توجه جدی به موضوعهای آتی مورد نیاز میباشد:

رواج تحلیل و انتقاد سازنده: یکی از عوامل رشد و تکامل ظرفیتهای سیاسی در جامعه داشتن قدرت تحلیل و بررسی پدیده ها، پرابلمها و درک و دریافت عوامل شکست و پیروزی برنامه ها و پلانهای مختلفه است. دستیابی بقدرت تحلیل و انتقاد و ارائه راه حل جامع، با پرورش قوه عقلانی، کسب تجارب علمی و عملی و آموزش تخنیکها و فنون لازمه و اصول معینه میسر شده میتواند.

انتقاد سازنده بدون شناخت ماهیت پدیده های مربوطه در ارتباط با عوامل و پدیده های ذی دخل درونی و بیرونی در بستر زمانی و مکانی مشخص کارگر نمی افتد. هر انتقاد بخاطر حل پرابلم و کوتاه ترین راه رسیدن به هدف سالم مورد نظر است.

انتقاد بمنظور انتقاد خشک و خالی، عقده گشائیهای حسادتمندانه، تعصبات ایدئولوژیکی، قومی و سمتی، منافع شخصی و وابستگیهای سیاسی صورت نمیگیرد؛ بلکه هدف از آن رسیدن به حقیقت موضوع و کنه پدیده است که مطالعه کننده و پژوهشگر سیاسی و اجتماعی بعد از زحمات زیاد به آن دست پیدا میکند.

حوصله مندی و منطق سیاسی: نخستین گام وفاداری به منطق سیاسی، تحمل نظرات مخالف و شکیبائی علمی تا رسیدن به حقیقت مطالب است. دستیابی به اهداف عالی سیاسی گاهی ضرورت همکاری، همسویی، ائتلاف و اتحادهای موقت و طولانی را بوجود میآورد که عنصر آگاه و تجربه مند باید در زمان و مکان لازم به آن توسل جوید و دریا دلی آنرا داشته باشد که بخاطر منافع عمومی و اهداف عالی از منافع کوچک گروهی و محدودیتهای ایدئولوژیک پا فراتر نهد.

مقابله با خشونت و وحشت: تجارب جامعه بشری و میهن ما ثابت کرده است که در فضای خشونت و رعب و وحشت جایی برای منطق سیاسی، تبادل افکار و تجارب و همکاریهای سازنده باقی نمی ماند. افراطیون به دستور حامیان خارجی خود همواره تلاش میورزند تا فضای امن و آزاد سیاسی را بهمزنند و به بهانه های مختلف جلو بحث آزاد و گفتگوهای سالم و سازنده را بگیرند.

نیروهایی به خشونت و استبداد روی میآورند که فاقد عقل سالم و منطق سیاسی اند و نمیتوانند حقانیت خود را با دلیل و برهان در حضور مردم ثابت نمایند. با وجود نیروهای افراطی و خشونت طلب رشد و توسعه جامعه سیاسی و رقابتهای مثبت احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی به موانع جدی روبرو میگردد.

با این نیروها بسی مشکل است که با منطق سیاسی روبرو شد؛ زیرا از هر نوع نرمش و فرصت جهت اعمال خشونت و ترور افکار سوء استفاده میکنند و در پی نابودی خونین و حیلہ گرانه مخالفین سیاسی خود برمیآیند. برای مقابله با این عوامل خشونت و وحشت ضرورت به همکاری دسته جمعی تمام نیروهای سیاسی و اجتماعی در یک حرکت وسیع مردمی است.

مواضع عمده سیاسی در حال حاضر: مواضع جاری نیروها، موقف و جایگاه آنها را در عرصه گاه سیاسی معین میکند و این مواضع و خطوط در عرصه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و دیگر بخشهای ضروری داخلی و خارجی بشکل واضح و روشن بیان میشوند. برای جلوگیری از ابهام و

مغشوش شدن مواضع ابتدا به جهت اصلی و ماهیت کلی آن توجه می‌گردد و در آن راستا به توضیح و تحلیل جزئیات پرداخته میشود. در افغانستان کنونی دو موضع عمده و خط اساسی فعال وجود دارد؛ موضع و خط وابسته که در شکل و سیمای افراطگرایی و جنگ افروزان و وابسته به پاکستان (در همسویی مشکوکانه با تندروان ایران) و در هیئت دیموکراتیک و صلح آمیز وابسته به دول صنعتی و کمپنیهای بزرگ ذی دخل در افغانستان مطرح گردیده است. موضع و خط ملی و مستقل که در اشکال متنوع تجلی یافته است.

تاکنون هیچ یک از خطوط متذکره در افغانستان مسلط نشده اند و این پروسه مبارزاتی ادامه دارد. همچنان روشن است که خط افراطی با ایجاد نا امنی و شعله ورسازی جنگ زمینه را برای خطوط وابسته در اشکال مختلف آماده ساخته و از رشد و توسعه خط ملی و مستقل جلوگیری مینماید. علاوه برآن بدون مقابله با افراطگرایی و جنگ افروزی بحران کشور حل شده نمیتواند.

جنبش احیای وطن بر مبنای خط ملی و مستقل:

خط ملی و مستقل در دل ارزشهای تاریخی، مدنی، ملی و فرهنگی جامعه افغانستان ریشه داشته و به مدد نیروی عقلی، قوه ابتکار، تجارب و تخصص نیروهای سیاسی، روشنفکران و پژوهشگران وطن شکل و شیرازه گرفته و با گهرهای گزیده علم و تکنولوژی عصرجدید مزین میگردد. این خط در اصول با افراط و تفریط، خشونت و تعصب، ظلم و ستم، تبعیض و بی عدالتی و استبداد و دیکتاتوری مخالف است.

طرفداران این خط در راه استقلال سیاسی، خود کفائی اقتصادی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان امن، مطمئن، باثبات و دیموکراتیک در یک بیلابنس واقعبینانه و ممکن منطقه ای و بین المللی در پروسه درازمدت بازسازی و احیای مجدد وطن تلاش میکنند.

تعیین موضع واقعبینانه در مورد حضور قوای بین المللی تا استقرار باثبات بیلابنس متعادل قدرت در منطقه و جهان و از جمله در رابطه با افغانستان و تأمین امنیت، مسئولیت و ثبات لازم در کشور از اهمیت زیادی برخوردار میباشد.

در جنبش احیای وطن عموم نیروهای سیاسی و ملی با حفظ گرایشات ایدئولوژیک، مواضع حزبی و سازمانی، وابستگیهای قومی، مذهبی، سمتی و زبانی شرکت کرده میتوانند. هدف اساسی این جنبش هماهنگسازی و تمرکز نیروهای متنوع سیاسی و اجتماعی علیه جنگ، افراطگری و خشونت، جهت تأمین امنیت و مصئونیت ملی، بمنظور بازسازی و احیای مجدد وطن میباشد.

درهای جنبش احیای وطن بروی تمام کسانی که ظرفیت درک و تحمل همدیگر، منطق تفاهم و توافق ملی، فهم کار وسیع سیاسی و فرهنگی و عشق آتشین به بازسازی و احیای میهن خود دارند باز است. هرکس و هر نیروی سیاسی و اجتماعی به اندازه فهم، تجارب و صلاحیتهای علمی و عملی خود در جنبش متذکره سهم گرفته میتواند.

باید زمینه هرگونه رشد، پیشرفت و تبارز مثبت و سازنده برای تمام اتباع مملکت فراهم شود. هیچ کس حق ندارد مانع فعالیت، اظهار نظر و عقیده، طرح و پیشنهاد و درخشش شخصیت دیگران شود. در هنگام بحث و تبادل افکار و تجارب جهت شناخت پدیده ها، پرابلمها و ارزشیابی پلانهها و برنامه ها لازم است که منطق قوی استدلال، اخلاق علمی و پژوهشی و فضای شکیبائی و تحمل سیاسی حاکم باشد و از جار و جنجالهای بیهوده و سیاست بازیهای مستبدانه پرهیز گردد.

در موقعیت و شرایط حساس و سرنوشت ساز میهن تمام نیروهای متشکل و سازمانیافته واقعبین، شخصیتهای علمی، سیاسی، فرهنگی و صاحب نظر دلسوز داخل و خارج وطن به اتخاذ موضعگیریهای روشن در قبال اوضاع کشور نیاز دارند تا بر مبنای آن فعالیتهای خود را در ابعاد متنوع و زوایای گوناگون افغانستان عمق و وسعت داده و به طرق ممکن و موثر در جهت رشد و گسترش جنبش احیای وطن سمت و سو دهند.

در جریان فعالیتهای علمی و تیوریک نیروهای متنوع در ساحت فراخ این جنبش است که احزاب و تشکلهای واقعی ملی، مستقل و نیرومند نوع افغانستان بوجود خواهد آمد و شاه ستونهای اصلی سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور ساخته خواهد شد.

سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آینده:

سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آینده وطن براساس ظرفیتهای سیاسی، امکانات و تأسیسات اقتصادی، نهادهای اجتماعی و فرهنگی و میزان رشد فکری، فنی و تخصصی جامعه از یکطرف و تغییرات، تبدلات و تحولات دهه های جنگ و میزان تطبیق و انکشاف توافقات کنفرانس بن از طرف دیگر (با در نظر داشت اوضاع جدید منطقه ای و بین المللی) شکل و سامان یافته میتواند.

شرایط و موقعیت داخلی و بین المللی افغانستان ایجاب میکند که با حفظ روند تطبیق توافقات بن در همسوئی و هماهنگی با ائتلاف بین المللی گامهای اساسی تر بسوی پایه گذاری سیستم پر ظرفیت سیاسی برداشته شود و این ضرورت اصلاح و غنی سازی قوای سه گانه را در پروسه رشد و کامل سازی سیستم دولتی موجود بمیان میآورد.

انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری در یک نظام ملی و دیموکراتیک فرصتهای مناسبی برای احزاب و جریانات عمده سیاسی و مردمی آماده مینماید؛ هر نوع اقدام شکننده و براندازی، خلای قدرت را در کشور افزایش داده و بحران جاری را دامنه دار تر میسازد.

برای استحکام و پایداری سیستم (ملی و دیموکراتیک) به اصلاحات عمیق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ضرورت میباشد که در پروسه دراز مدت بازسازی و احیای مجدد وطن و رشد و انکشاف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جامعه افغانستان، تحقق یافته میتواند.

در ساحه زراعت به انقلاب سبز واقعی احتیاج است؛ در عرصه تجارت، ترانزیت، سکتور خدمات و استخراج معادن به کمکهای وسیع بین المللی و سرمایه گذاریهای فعال داخلی و خارجی نیاز میباشد.

این اهداف عالی پیشتر از همه به امنیت، مصئونیت، ثبات و استقرار سیاسی و نظم و قانون در یک سیستم سیاسی وسیع و پر ظرفیت نگاه میکند که مبنایست در فضای مطلوب جنبش احیای وطن به آن دست پیدا نمائیم.

رسول پویان

اسد 1387